

آینده

ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

شماره ۴۳، سال نهم، دور دوم، حوت ۱۳۸۸

AYENDA No.43 March 2010

یادداشت مدیر مسؤول

آزمونی دیگر

تلاشهای اخیر در سمت و سوی همسو سازی دیدگاه ها و در پیامد آن مواضع و کنشهای نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه کشور - درگام نخست احزاب، سازمانها و حلقات به وجود آمده از حزب دموکراتیک خلق افغانستان - امیدواریهایی را برای تحقق آرمان بزرگ اتحاد و وحدت این نیروها و ایجاد یک اپوزیسیون دموکراتیک و ترقیخواه، جهت حضور در وضعیت سیاسی کشور به وجود آورده است.

اجلاس مسؤولان و نماینده گان احزاب، سازمانها و حلقات به وجود آمده از ح. د. خ. ا در هامبورگ به تاریخ ۳۰ و ۳۱ جنوری، که در نتیجه مساعی طولانی، پیگیر و نی چندان آسان نماینده گان این احزاب، سازمانها و حلقات در وجود کمیسیون تفاهم و وحدت میسر گردید، گام استواری بود در این راستا.

بعد از ۱۸ سال دوری و جدایی، برای نخستین بار مسؤولان و نماینده گان مربوط به طیف گسترده یی از بازمانده های حزب دیروز باهم گرد آمدند، دیدگاه های خود را مطرح کردند، در فضای فرهنگ عالی سیاسی به سخنان همدیگر گوش دادند و در پای توافقنامه یی که شیوه های عملی رسیدن به اتحاد و وحدت را تا حدودی مشخص ساخته و تدویر مجمع عالی احزاب، سازمانها و حلقات دموکراتیک و ترقیخواه را برای ایجاد یک حزب سرتاسری به حیث مهمترین وظیفه این سازمانها مشخص میسازد، امضا کردند.

تا کنون چندین بار مساعی بی حاصلی از این دست برای همسوسازی، اتحاد و وحدت نیروهای دموکراتیک، ترقیخواه و چپ به عمل آمده که متأسفانه بنا بر عوامل کاملاً آشکار از جمله عدم صداقت، شگردهای دفع الوقت، بلند پروازیهای خود محورانه از یکسو و از سوی دیگر دلبسته گیهای واهی عده از دوستان برای پذیرفته شدن در حاکمیت جهادی - مافیایی کابل و ارائه برنامه ها و اتخاذ موضعی که راه را برای شرکت آنان در قدرت مهیا سازد، به ناکامی انجامیده است. تلاشهای اخیر در بستر دگرگونیهای تازه سیاسی - نظامی در کشور به راه

می افتد، ادامه در صفحه ۱۹

سخنرانی رفیق عبدالله نایبی

در سومین گردهمایی مشورتی هواخواهان وحدت نیروهای

دمکرات، ترقیخواه و طرفدار عدالت *

کابل ۱۸ جدی ۱۳۸۸

رفقای عزیز،

دوردهای گرم رفیقانه ما را بپذیرید. گردهمایی شما در زمانی دایر است که ارتجاع تحت حمایت ناتو - امریکا کلیت وضعیت سیاسی - نظامی را در اختیار گرفته و بر شریانهای اقتصاد بیمار کشور تسلط یافته است. زنده گی طبقات و اقشار زحمتکش کشور ما روز به روز دشوارتر شده، به یک فاجعه تاریخی مبدل میگردد.

در چنین وضعیت است که جنبش چپ افغانی مرحله دشوار نوسازی خود را طی کرده، مسأله بنیادی شکل خود را در یک سازمان بزرگ سراسری برای دفاع از منافع خلق افغانستان و تبارز سیاسی دنیای کار، در مرکز تلاشهای خود قرار میدهد.

دوستان گرانقدر،

به یقین اطلاع دارید که شماری از رفقای تان، درست ده سال پیش به ایجاد «نهضت آینده افغانستان» اقدام کردند تا باشد از طریق این سازمان، آرمانهای آغازین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دیگر سازمانهای انقلابی افغانستان را که در اثر فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک به حاشیه تاریخ رانده شده بودند، دوباره زنده سازند. ما به آن آرمانهای سترگ که محو ستم و بهره کشی و استقرار مناسبات واقعاً عادلانه اجتماعی - اقتصادی را در چشم انداز جنبش پیشرو افغانی قرار داده بودند وفادار مانده، آنها را باری دیگر در مقام شعارهای جوهری جنبش چپ افغانی مطرح ساخته ایم. در عرصه تفکر، نهضت آینده افغانستان از جهانی بینی علمی الهام گرفته، آن را به حیث راهنمای پراتیک سیاسی خود به کار میبندد. با تکیه بر ظرفیت عظیم رهنمایی کننده این تیوری، سازمان ما هیچ گاهی «بازی» حوادث و اقدامهای تصنعی چون «انتخابات»، «دموکراسی صوری» و بسا نیرنگهای دیگر امپریالیزم و ارتجاع را نخورده است. ما با قاطعیت در سنگر دفاع از انسان مظلوم و زحمتکش ایستاده ایم. گروه ها و گرایشهایی که از هویت شفاف طبقاتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ... ادامه در صفحه ۱۸

در این شماره: ۱- یادداشت مدیر مسؤول، ۲- سخنرانی رفیق عبدالله نایبی در سومین گردهمایی ...، ۳- ماهیت دولت دموکراتیک از دیدگاه فلسفی، ، ۴- در باره زبان چپ افغانی، ۵- دیپانگوالی نظام نورو په ...، ۶- در حاشیه سیمینار: چگونه میتوانیم زبان سیاسی - اجتماعی برای چپ افغانی تدوین کنیم، ۷- ستراتیژی ناتو، تناقضها، بن بستها و اختلافهای درونی، ۸- تضعیف نظام در انتخابات جعلی، ۹- فساد اداری و کمکهای میلیارد دالری جامعه جهانی با جمهوری اسلامی افغانستان. ۱۰- هشتم مارچ اولین نهال جنبشهای آزادی زنان ...

قدیر محبوب

ماهیت دولت دموکراتیک از دیدگاه فلسفی

تعریف دولت از دیدگاه فلسفه،

از دولت تعریفهای بیشمار به دست داده اند، این تعدد تعریفها ناشی از تفاوت دیدگاه ها است. حقوقدان دولت را با دستگاهی از معیارها تلفیق میدهد (H.Kelsen). فیلسوف آن را «جوهر خود آگاه اخلاق» (Hegel) خوانده، اقتصاد دان دولت را مرجع عالی برنامه ریزی تعریف کرده از دیدگاه شاعر «دیوار باغیست که در بین آن گلها و میوه های بشری میرویند» (Hölderlin).

تعریفهای التقاطی دولت نیز وجود دارند. طور مثال (Max Weber) دولت را چنین تعریف میکند: «دولت به چنان دستگاهی گفته میشود که ساختار اداری آن یگانه ساختار باشد که از طریق اردو، پلیس و دستگاه قضایی قوانین خود را بر تمام قلمرو کشور تحمیل نماید» (نشریه «آینده» شماره ۳۸) اما «دولت» یک مفهوم مجرد است. ارائه تعریف از مفاهیم مجرد به وسیله مفاهیم مشخص (اردو، پلیس، قلمرو کشور...) از دیدگاه فلسفی درست نیست.

تعریف دولت به خاطری ایجاد اشکال میکند که دولت، همانطوریکه گفتیم، مشمول پدیده های مشخص نی، یعنی با حواس قابل درک نیست و چون از واقعیت آن نمیتوان انکار کرد پس شامل طیف پدیده های مجرد یا اندیشه بیست. اگر مفهوم دولت به حیث ایده در دستگاه تفکر بشر جا گرفت به خاطر یک دلیل است که سرشت دولت هم در همین دلیل نهفته است:

دلیل یا اندیشه ایجاد دولت به خاطری به وجود آمد تا تابعیت اجباری از زورمندان را در جامعه از میان بردارد. به عبارت دیگر اندیشه ایجاد دولت در ذهن بشر به خاطری ظهور کرده است تا مناسبات اقتدار - تابعیت را از قید مناسبات فرادستی - فرو دستی در جامعه خارج سازد. پس این نتیجه به دست می آید که دولت متکای یک قدرت برتر و عالی تر از قدرت و اراده حکام و فرا دستان در درون جامعه است.

اما قدرت چیست؟ تفکر در باره قدرت در مرکز فلسفه سیاسی قرار دارد. قدرت را نباید با «اقتدار» و «نفوذ» اجتماعی به اشتباه گرفت.

نفوذ در جامعه، در چارچوب مناسبات اجتماعی قرار میگیرد که یک فرد یا گروهی از افراد بتواند تصمیم یا اراده فرد یا گروه مقابل را از طریق صدور امر در مورد، تغییر دهد. فرد یا گروه اولی صاحب صلاحیت و دومی اطاعت کننده است. در روابط صلاحیت - اطاعت، موضوع اجبار مطرح نیست، اطاعت همیشه داوطلبانه است. صلاحیت عبارت از قابلیت معنوی قبولاندن اجرای تصمیم خویش، از طریق غیر اجبار، در ماحول است.

اقتدار در جامعه برعکس در چوکات مناسباتی قرار میگیرد که صاحب اقتدار، دارای توان اعمال مجازات و یا دادن مکافات بوده تغییر اراده مقابل را با این دو امکان میسر میسازد. اما حق دادن حکمی را که باید حتماً در جامعه قابل اجرا باشد، ندارد. فرد یا گروه اول را مقتدر و دومی را تابع میگویند. در روابط اقتدار - تابعیت عنصر اجبار شامل است. یعنی که تابعیت داوطلبانه نیست. پس اجرای تصمیم فرد یا گروه مقتدر در جامعه ایجاب عنصر «زور» را میکند و این دلیلی است که «قدرت» و «اقتدار» را از نزدیک با هم ارتباط میدهد اما این دلیل کافی نیست که هر دو را یکسان

بدانیم. وقتی موضوع پیاده کردن یک تصمیم در جامعه مطرح میگردد، مسلماً پای صلاحیت دادن امر برای اجراء تصمیم و اقتدار قبولاندن این امر در جامعه به میان می آیند.

سوال چنین مطرح میشود که کی صلاحیت و توان پیاده کردن تصمیم در جامعه را داراست؟ این مرجع فقط قدرت سیاسی جامعه است.

پس قدرت سیاسی عبارت از ترکیب صلاحیت، اقتدار، روندها و مقررات اجتماعییست که توسط و بر مبنای آنها تصمیم اتخاذ و به منصفه اجرا گذاشته شده، تمام جامعه را به اطاعت از اوامر خویش و تابعیت از خود وامیدارد.

در طول تاریخ بشری شکل قدرت پیوسته در تحول بوده است. در جوامع بدوی، قدرت نام ندارد و مترادف به وزنه کانون میزومی (سنت گرایی) است که سنن، عنعنات و عقاید جامعه آن را تحمیل کرده اند. اما در مرحله پیشرفته تر اجتماعی، زمانیکه ضرورتهای اقتصادی و مبارزه با جوامع مجاور، ذکاوت و ابتکار یک پیشوا را ایجاب میکرده است، «قدرت» یا بهتر بگوئیم اقتدار در وجود یک فرد ظاهر شده است. البته فرد نیرومندتر و هوشیارتر از دیگران. این که چگونه چنین یک فرد به سروری جامعه مورد نظر میرسد، مورد بحث ما نیست، حرف تنها در مورد «قدرت» اوست که به حیث یک امتیاز در جامعه اعمال میکند و این «قدرت» و امتیاز وابسته به صفات ذاتی اوست. همین اقتدار را (Max Weber) به نام قدرت کاریسماتیک یاد میکند. پس مناسبات اقتدار - تابعیت در جوامعی که دولت هنوز در آنها مایه نگرفته است مناسبات فردی فرد با افراد جامعه است که عموماً در نظامهای فیودالی به مشاهده میرسد، نی در روابط یک قدرت مجرد مرکزی با اتباع.

گر چی استقرار چنین «قدرت» فردی، بدون شک، پیوند درونی و خود ارادیت جامعه بدوی مورد نظر را درین مرحله تقویت میبخشد اما با رشد شعور سیاسی جامعه، توان بقای خود را از دست میدهد، زیرا درین مرحله پای حق مشروع احراز حاکمیت به میان می آید، شعور جامعه پیشوایی را طلب میکند که این حق را به صورت مشروع به دست آورده باشد. اگر این حق با وسایل قهر آمیز به دست آید فاقد مشروعیت است زیرا امکان خود سری و گرایش استبدادی از جانب حاکم یا هیئت حاکمه را نفی نمیکند. ثانیاً با از بین رفتن حاکم، که قدرت در وجود او تبلور یافته است پایه های قدرت هم، از هم میریزد. بناءً در عدم وجود مشروعیت، احراز قدرت با عث زد و خوردها میان رقبای قدرت قرار میگیرد که هم برای رقبا و هم برای مردم مصیبت بار است.

به این خاطر، اندیشه به وجود آمد که بین خود قدرت و اراده اعمال کننده قدرت (حاکم) تفکیک به وجود آید. البته میشود که قدرت از وجود و اراده فرد عامل قدرت جدا شود اما مسلماً نمیتواند بدون متصدی باقی بماند. همین متصدی دایمی قدرت، دولت نامیده میشود که به حیث مرکز حاکمیت سیاسی فرض شده است.

پس میشود از دولت چنین تعریف به دست داد: **دولت عبارت از متصرف مجرد دایمی قدرت سیاسیست که حکام، عمال اجرایی گذرای آن اند.** دولت مانند قبیله، قوم یا ملت یک واقعیت مشخص نی بل که به حیث یک

اما باید توجه داشت که یک قدرت نهادینه شده هم، تنها با جاذبه اندیشه، یا واضح تر بگوئیم با کشش تصویری که از جامعه آینده ارائه کرده است، نمیتواند جامعه را به سمت مطلوب خود سوق دهد. زیرا این تصویر فقط خطوط کلی مجموعه‌ی بی از رهنمودهایست که تنها در جریان فعالیت سیاسی عاملین قدرت یعنی عملکرد افراد، روی جامعه تأثیر گذاشته زمینه بقای خود را به حیث قدرت آماده میسازد.

ثانیاً برای اینکه نورمهای شامل تصویر جامعه آینده، به مقررات قابل تطبیق تبدیل شده، نظم موجود را به نظم آینده موعود تبدیل کند، مسلماً به اراده و عملکرد عاملین دولت ضرورت است.

سوم اینکه تصویر ارائه شده هم، با تغییر پیوسته شرایط اجتماعی، درخور تحول است و دولت به حیث جایگاه قدرت مجرد، قادر به پیگیری این تحول نیست، در آن جا هم اراده و فعالیت عاملین در کار است.

خلاصه، این بدیهیات را زبان حقوقی این طور بیان میکند که: دولت دارای آرگان هاست و آرگانهای دولت در اختیار انسانهاست. طورمثال یک فیصله آرگان تقنینی که هیچ فرد و هیچ گروهی از آن سرکشی نمیتواند، وسیله مؤثری برای تغییر دادن جامعه در سمت موعود است. بناءً مبارزه برای قدرت جز نبرد برای احراز حق دستیابی به سکانهای آرگانهای دولتی نیست.

سرشت دولت،

در دولت چند حزبی، قدرت نهادینه شده، به فشارهای که از جانب گروه های اجتماعی جهت تأمین منافع کته گوریهای مختلف جامعه وارد میگردند، تا حدودی نرمش نشان میدهد. چون این فشارها عموماً از جانب احزاب مختلف وارد میگردند یا به عبارت دیگر ماهیت چنین دولت تا حدودی از طریق فشارهای احزاب مختلف تعیین میگردد، چنین دول را دول پلورالیست یا «چند حزبی» مینامند.

در دولت یک حزبی شکل قدرت دولتی عموماً در دکتورین و فلسفه سیاسی - اجتماعی متحجر و تغییر ناپذیری حک شده است. چون تصویر از جامعه بهتر آینده از جانب یک حزب که رهبران آن کنترل میکنیم دولت را در دست دارند، ارائه میشود، این گونه دول را دول یک حزبی یا دول partisan مینامند.

اما درین سطور بحث ما روی ماهیت دموکراتیک دولتهاست نه شکل دولتها. در رابطه با نوع دول یک حزبی اگر این اصل مارکسیستی را بپذیریم که: انقلاب، تفاوتهای اجتماعی را بر چیده و همگرایی تمام افراد جامعه را تأمین میکند. پس دولت یک حزبی که بتواند تمام افراد جامعه را به سوی یک تصویر دلخواه همگان از جامعه آینده بکشاند، کاملاً دموکراتیک خواهد بود. در غیر آن حرفی از دموکراسی نمیتواند در میان باشد.

اما ردیابی ماهیت دموکراتیک دول پلورالیست کمی پیچیده تر است. در این گونه دول میدان مبارزه مشروع و قانونی برای احراز قدرت سیاسی باز گذاشته شده است. درین میدان مسلماً هرکسیکه در جامعه بیشتر نیرو و امکانهای اقتصادی و اجتماعی داشته باشد برنده میشود. خلاصه از سیستم پلورالیست این شعار بیرون می آید که: **در میدان مبارزه هرکس توان و امکانات بیشتر داشت قدرت دولتی از آن اوست.** میشود پرسید که آیا این شعار، قدرت بدوی کاریسما تیک را در ذهن تداعی نمیکند؟ آیا این

واقعیت مجرد توسط ذهن بشر برای توجیه و کاربرد یک واقعیت مجرد دیگر اجتماعی که عبارت از قدرت سیاسی است ساخته شده است و واقعیتی جز ادراکی ندارد.

اما اگر دولت خود یک پدیده اندیشه ایست واقعیت هایی که فرآورده های آن اند مشخص و قابل دید اند:

اولاً دولت، هم پیوندی درون جامعه را تأمین نموده زمینه را مساعد میسازد تا اعضای جامعه در قبال مسایل سرنوشت ساز یکجا و متحدانه اقدام کنند.

دوم وقتی تضادهای منافع، گروه های اجتماعی را از هم جدا و مقابل هم قرار میدهد، دولت حدود گذرناپذیری را تعیین میکند که فراتر از آن جامعه متلاشی میگردد.

سوم با بیرون شدن قدرت از زیر اراده و تصمیم عاملین، دولت نظم اجتماعی را تابع شرایط عینی اجتماعی مسلط میسازد.

وقتی قدرت از زیر نفوذ عاملین قدرت بیرون شد فوراً شامل نهاد دولتی میگردد به ترتیبی که میتوان گفت که دولت خود به شکل قدرت نهادینه شده درمی آید یا دولت به نهادی که قدرت در سیمای آن تجسم یافته است عرض اندام میکند.

اما «نهاد» چیست؟ نهاد دستگامیست که در خدمت تحقق یک اندیشه (Idee) قرار داشته باشد، به ترتیبی که اندیشه، شامل هویت دستگاه شده نیرو و دوام حیات بالاتر از عاملینی داشته باشد که در دستگاه عمل میکنند.

نهاد دولتی (دولت دموکراتیک)، در خدمت اندیشه (طرح سیاسی) بی قرار دارد که از جانب یک گروه (حزب سیاسی)، برای تدارک آینده بهتر اجتماعی ارائه شده و مورد قبول اکثریت جامعه قرار گرفته باشد.

همین ایده یا تصویر از جامعه آینده بهتر، وقتی مورد پذیرش اکثریت جامعه قرار میگیرد که خاستگاه قدرت سیاسی را تشکیل داده با نهادینه شدن قدرت، نیروی محرکه نهاد دولتی را به وجود می آورد.

البته چگونه گی این خاستگاه یا به عبارت دیگر محتوای تصویر از جامعه آینده، بسته به فکتورهای متعدد از جمله، درجه رشد اجتماعی - اقتصادی، فرهنگی، وزن سن اجتماعی و به خصوص بسته به آن است که فلاسفه و صاحب نظران سیاسی - اجتماعی جامعه که رقابت آنها در حقیقت زنده گی سیاسی را تحرک میبخشد چگونه این تصاویر از جامعه آینده را در جامعه انعکاس میدهند. در این جاست که پای حرف از انواع دول، دولت لیبرال، دولت سوسیالیستی و سایر انواع دول به میان می آید.

مسلماً خیلی نادر است که تمام اعضای یک جامعه آنقدر همگرا باشند که همه روی عین تصویر از جامعه آینده (نظام اجتماعی) موافقت نمایند.

در حقیقت تصاویر متعددی از آینده مطلوب در یک جامعه ارائه میشوند، در صورتیکه تعدادی از آنها برای گروه های اجتماعی قناعت بخش واقع شوند به همان تعداد مبحث برای تنظیم مناسبات اجتماعی باز میگردد. مطابق به پروسه ذاتی تکوین قدرت، هر یک از این تصاویر انرژیایی را در جامعه برای تحقق خویش بروز میدهند که قدرت نامیده میشوند. اما چون این قدرتها هنوز فاقد صلاحیت حقوقی اند در فلسفه سیاسی به نام قدرتهای غیر حقیقی یاد میشوند. رقابت همین قدرتهای غیر حقیقی دینامیزم سیاسی جامعه را میسازد.

گی ملی همه شامل و درج ایده دولت اند. به این معنی که این مفاهیم همه شامل مفهوم دولت میباشند و همین مفاهیم به دولت قابلیت و صلاحیت تعیین حدودی را میدهد که در آن دیالکتیک نظم و پراگنده گی جریان طبیعی خود را پیموده به گذار برسد. این ادعا درست است که دولت یک قدرت است، اما این قدرت نیرویی را که توسط آن اراده خود را بر جامعه تحمیل کند از کجا به دست می آورد؟ از نیروهای نظامی؟ نی از جمله مثال کشور خود ما نشان داد که تنها با نیروی نظامی نمیشود نظم را در جامعه تأمین کرد.

یک قدرت دولتی تنها در صورتی حقیقت و ثبات دارد که دارای نیروی ذاتی خود باشد. این نیروی ذاتی تنها از پایگاه اجتماعی وی بر میخیزد. از جانب دیگر وجود پایگاه اجتماعی دولت در یک کشور مستقیماً با وجود همبسته گی اجتماعی جامعه آن بسته گی دارد. ولی جوامع مدرن از یکطرف پیوسته درکشمکشیهای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی به سر برده، همپیوندی ایکه ضامن تکیه گاه دولت باشد در آنها به چشم نمیخورد و از جانب دیگر این جوامع دارای دول کاملاً با ثبات اند. پس این همبسته گی را در کجا باید جستجو کرد؟

دولت و پایگاه اجتماعی،

مسلماً هر جامعه از لایه ها و طبقات تشکیل شده و افراد مربوط به طبقات فرودست خود را از دست آوردهای زنده گی مشترک محروم وتوسط فرادستان نظام استثمار شده احساس میکنند. طبعاً نباید ازین طبقات انتظار داشت تا نظام دولتی را که اساس آن برچنین بیعدالتی گذاشته شده باشد، از آن خود بشمارند. شعور سیاسی این طبقات محرک چنان نیروی نبرد و پرخاش است که هم از درون و هم از بیرون علیه نظام در مبارزه است. از درون به طرف مطالبات اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی و از بیرون به طرف یک جهانی بینی میکشاند که با نظامیکه چنین قدرت دولتی ابزار تطبیق آنست، در تضاد است.

قابل درک است که میان نیروی طبقات استثمار شونده و قدرت دولتی که ادعای مشروعیت ناشی از داشتن پایگاه اجتماعی را دارد تناقضهایی وجود داشته باشد وجود همین تناقضها، تیورسیهای مختلف را واداشته است تا هر یک نظام دولتی را مطرح سازند که فاقد این تناقض و دارای پایگاه اجتماعی اعتراض ناپذیر باشند. به این ترتیب تاریخ افکار بشری، تاکنون دو مثال اساسی را شناخته است:

۱- پایگاه اجتماعی دولت لیبرال:

تفکر لیبرال، دولت را به خاطر برآورده ساختن خواستههای اقشار اجتماعی به کار نمی بندد تا اقشار از دولت پشتیبانی کرده پایگاه اجتماعی آن را تشکیل دهند.

استدلال این تفکر چنین است که اگر دولت ابزار یا وسیله برآورده ساختن تقاضاهای اقشار معین جامعه قرار گیرد بدون شک درگیر مناقشات اجتماعی هم شده و خطر آن میرود که در جدال رقابتهای میان نیروهای اجتماعی اوتوریتته آن خدشه دار شود یا روزی توسط یکی از آنها برای سرنگونی نظم جامعه به کار گرفته شود.

ادامه در صفحه ۱۱

شیوه احراز قدرت، خود در مفهوم دولت ایجاد ابهام نمیکند؟ زیرا وقتی نیروی برنده، قدرت دولتی را به دست آورد چون برنده است میتواند آن را مطابق میل خود به کاربندد، درین صورت آیا تفاوت میان قدرت دولتی و اراده حکام برنده از میان نمیروند؟ پس اگر قدرت دولتی همیشه مال زورمندان باشد آیا تمام تیوریهای دولت جز تلاش عوامفریبانه یی نخواهد بود؟ دراین صورت آیا این گفته داهیانه که: دولت وسیله ستم طبقات حاکم بر طبقات مظلوم است. درست نخواهد بود؟

محافل «دموکرات» به وضاحت میگویند: استفاده از قدرت دولتی برای رسیدن به اهداف، پاداش برنده است. اگر این ادعا و شعار بالا درست باشند از یک طرف راه برای هرگونه بهره کشی و استثمار برای حاکمان پلورالیست باز میگردد و از طرف دیگر این تیوری که: دولت به خاطر جدا کردن قدرت از اراده حکام به وجود آمده است، بی اعتبار میگردد. جریان حیات سیاسی جهان نشان میدهد که چنین برداشت از قدرت دولتی متأسفانه منشا تمام مظالم و بدبختیهای بشر بوده است.

دولت و دیالکتیک نظم و کشیده گیهای اجتماعی،

در یک کشور اگر ابعاد مبارزه میان نیروهای مخالف از یک دایره معین خارج شود، جامعه را متلاشی میسازد. همچنان اگر یکی از نیروها موفق به خفه کردن سایر نیروها گردد، جامعه نیم جان، پژمرده و غرق در کانونفورمیزم گشوده، به وجود می آید.

باید در نظر داشت که جهان سیاست یک جهان نظم در حرکت است. آنچه را ما ثبات اجتماعی مینامیم جز یک توازن قواء در جامعه نیست. همین «ثبات» خود هم ثابت نی بل یک توازن دینامیکست که با روند تغییر نظم کهنه به نو، قدم به قدم همراه است. درینجا دولت است که از تنش و کشیده گی جلوگیری کرده اجازه میدهد که این دیالکتیک به گذار بی انجامد. در واقعیت امر دولت به دایره نظم اجتماعی وسعت میبخشد تا تنشهای اوچگیرنده بتوانند خود را در آن، جا به جا سازند. به این مفهوم که نیروهای سیاسی برای قبولاندن طرحهای خویش مسلماً به مقابله پرداخته اصطکاک و کشیده گی به وجود می آورند. اما دولت بخشهایی از طرحهای هریک را گرفته از ترکیب آن پایگاه نظم جامعه وثبات درونی خود را میسازد. که خود نوعی رسیدن از چندگانه گی به یک گانه گی است. یعنی از رنگارنگی اجتماعی، قدرت واحدی را اعمار میکند که بالای همه قابل تطبیق باشد.

اما دولت را نباید یک چوکات خالی یی پنداشت که محتوای خود را تنها از گنجینه تفکر و طرحهای احزاب و نیروهای سیاسی جامعه بگیرد. اولتر از همه قدرت دولتی از جامعه برخاسته و بالای جامعه عمل میکند و مشروعیت خود را از طریق خدمت به تمام جامعه به دست می آورد، بدون شک بزرگترین خدمت به جامعه تأمین حفاظت جامعه است. بناءً برای یک دولت هیچ خدمتی بزرگتر از تضمین حفاظت حیات ملی نمیتواند وجود داشته باشد. پس داعیه حفاظت حیات ملی که هدف جمعی تمام افراد جامعه است یک هدف والاتر و فراتر از اهداف و طرحهای احزاب و نیروهای سیاسی هر جامعه اند. از جانب دیگر تضمین این داعیه و همچنان توحید اراده جمعی برای تعیین سرنوشت مشترک و تأمین یگانه

عبدالله نایبی

در باره زبان چپ افغانی

۴- از پی رویداد ثور و سازمان یافتن جهاد و بعد حرکت طالبی و تبلیغات امپریالیزم، ارتجاع منطقه و جریانهای جهادی - طالبی علیه چپ افغانی، واژه ها و مفاهیم معرف ح. د. خ. ا و دیگر سازمانهای چپ یک سره مترادف بیان الحاد، مذهب ستیزی، هتک حرمت به ناموس و وقار ملی و ده ها تعبیر دشمنانه دیگر قرار گرفتند و تا امروز ادامه دارند.

چنین است رفقای عزیز دلایلی که ما و شما را به تفکر درباره زبان چپ افغانی وا میدارند.

پس از این مدخل وارد بحث میشویم:

نخست باید فهمید که منظور از «زبان چپ» افغانی چیست؟ آیا ما میخواهیم یک زبان جدا افتاده از زبانهای افغانستان را مدون سازیم که صرف چپ افغانی آن را بفهمد یا اینکه میخواهیم چنان زبانی را به کار گیریم که با کمی کوشش برای همه گان قابل فهم باشد ولی ماهیت، نظریات و اندیشه های ما را انعکاس دهد. بدین منظور باید روی مسایل زیر مکت کرد:

۱- زبان چیست؟

۲- ترمینولوژی چیست؟

۳- مفاهیم و مقولات چیست؟

۱- نخستین تعریف علمی زبان توسط فردیناند دوسوسور در اواخر قرن ۱۹ داده شد: از دیدگاه او، زبان مجموعه یی از علائم یا نشانه هایست که هرکدام آنها رابطه یی بین یک دلالت گر یا دال (خود نشانه) و یک دلالت پذیر یا مدلول (شی یا موضوع بیرون از نشانه) قایم میکند. زبان را در فرانسوی *Langue* می گویند ولی در انگلیسی *Language*. اما *Language* در فرانسوی معنای دیگر دارد که داریوش آشوری آن را «توانش زبانی» ترجمه کرده است. به این معنی که هر زبان یک توانش زبانیست، ولی هر توانش زبانی زبان نیست. مثلاً سیستم علامه های ترافیکی یک توانش زبانیست، یک *Language* است، ولی یک زبان نیست.

تیوری نشانه ها بنیاد زبانشناسی علمی است. براساس این تیوری، یک نشانه بین یک «تصویر صوتی» (مثلاً آوای درخت) و یک «مفهوم یا *Concept*» (در اینجا مفهوم یا *Concept* درخت؛ بعداً مفهوم را تعریف می کنیم) رابطه برقرار میکند. این برداشت تازه پنداشت عامیانه را که گویا زبان رابطه یی بین کلمه و یک واقعیت بیرونی عینی برقرار میسازد، از بنیاد رد کرد. به راستی وقتی آوای درخت را میشنویم، تصور درخت در ذهن ما خطور میکند، یعنی مفهوم درخت (من در اینجا در باره تفاوت تصور و مفهوم مکت

(صحبت در یکی از نشستهای آموزشی - توضیحی نهضت آینده افغانستان) رفقای عزیز، موضوع مورد بحث امشب ما، «مسایل زبان چپ افغانی» است. مبرم بودن این موضوع از کجا نشئت میکند؟ چرا ما باید در باره یک زبان مربوط به چپ افغانی بیندیشیم؟ آیا احزاب و سازمانهای چپ جهانی به چنین معضله یی برخورد کرده اند یا تنها چپ افغانی باید زبان اختصاصی خود را پیدا کند؟ از دیدگاه من میشود دلایل زیر را برای طرح موضوع ما پیش کشید:

۱- جامعه افغانی در کُل از تحولات بنیادی علمی، فنی، اندیشه یی و اقتصادی - اجتماعی جهانی و مراکز عمده این تحولات یعنی امریکا - اروپا به دور مانده است. این دوری ناگزیر زبانهای مروج در این جامعه را از سیر تحولات زبانی جهانی دور نگهداشته است.

۲- چپ افغانی در همین جامعه سرزد، ریشه در آن داشت و ناگزیر از مواد و «گل و چوب و سنگ» موجود در آن ساخته شد. وضعیت عقبنانده فرهنگی و علمی در کُل جامعه از یک سو و نبود نیروی کافی روشنفکری در درون جنبش، از سوی دیگر، کار در عرصه زبان ایدیلوژیک - سیاسی را در درجه آخر قرار داد!

۳- دستیابی به انتشارات حزب توده ایران و انتشارات شوری به زبانهای افغانستان، کار در زمینه زبان را کاملاً از جدول وظایف جنبش بیرون کرد. این انتشارات اگر از یک طرف مواد آماده آموزشی و ترویجی را در اختیار چپ افغانی قرار دادند و آن را موقتاً از جستجو و پژوهش بی نیاز ساختند، از طرف دیگر اندیشه ها و «زبان خاص شوروی - توده» را بر چپ افغانی تحمیل کردند. «پرچم» و «خلق» احزاب طراز نوین پرولتری شدند و ایدیلوژی خود را مارکسیزم - لنینیسم عنوان کردند. در اینجا روی ماهیت مسأله بحث نمی کنیم (یعنی در باره درستی یا نادرستی این عنوان)، بل در باره کار زبانی - واژه یی (ترمینولوژیک) برای معرفی ماهیت نامبرده بحث میکنم. مبارز صف باید به یک سطح معین شناخت در عرصه تاریخ جنبش کمونیستی - کارگری اروپا میرسید تا می فهمید که به سازمانی پیوسته است که متعلق به احزاب طراز کهن سوسیال دموکراسی ریویونیستی اروپایی نیست و خوشبختانه (!) در صفوف یک حزب طراز نوین لنینی متعلق به انترناسیونال کمونیستی مبارزه میکند. اما از شناخت تفاوت بین دو نوع سازمان، کمتر حرفی در میان بود. زبان امروزی رفقای حزب توده همان زبانیست که نیم سده پیش داشتند ولی آنها در جامعه یی چنین زبان را داشتند که به سطح انکشاف یافته تر فرهنگی نسبت به جامعه ما قرار داشت. اعضای آن حزب با مقدمات فرهنگ سیاسی جنبش کارگری جهان کاملاً آشنا بودند.

مفهوم یا Concept چیست؟

تیوریهای شناخت به طور کُل به این نظر اند که بشر از دو طریق میتواند واقعیت را بشناسد:

۱- نخست از طریق مشاهده مستقیم، یعنی شهود. شناسنده یا ذهن مستقیماً در برابر یک موضوع مشخص (مثلاً مشاهده طلوع آفتاب از کاخ سوخته دارلامان به تاریخ ۱۷ میزان به ساعت ۶ صبح) در این حالت، موضوع شناخت، یگانه، منفرد و مشخص است. فلسفه شهودی یا **Intuitionism** بر همین نوع شناخت استوار است.

در این صورت، پدیده مستقیماً در ذهن وارد میشود و تمام جنبه ها و خصوصیات خود را یکباره، به صورت کُل، در ذهن نقش میزند. در دیدار طلوع، ذهن جزئیات را از هم جدا نمیکند، سرخی را از آفتاب و از کوهپایه های میان راه و شاید هم از پرواز کبوتری، تمیز نمیدهد. همه را چون حادثه واحدی به طور آنی در می یابد. در مذاهب، دیدار خدا به همینگونه دریافت شده است.

۲- شناخت از طریق مفاهیم. در این نوع شناخت ویژه گه‌های مشترک اشیا یا موضوعات به حیث یک کُل مطرح میگردد و ذهن آنها را از اشیا جدا میکند (تجربید). ذهن از تمام اشیای سفید، صرف سفید بودن آنها را جدا میکند و یک مفهوم کُلّی و انتزاعی از آن میسازد به نام سفیدی. از تمام پرندگان، اعضای پرواز آنها را جدا میسازد و آن را «بال» نام میگذارد و غیره.

حال وقتی بشنویم «کبوتر بال سفید»، اگر هم نفهمیم که کبوتر چیست، بال و سفید را می فهمیم و هردو را در ذهن خود ترکیب میکنیم. یعنی از ترکیب دو کُلّی و نامعین (سفید و بال)، به یک مشخص بال سفید میرسیم و اگر به همینگونه ادامه بدهیم از سرجمع تمام مفاهیمی که به یک شی منفرد تعلق میگیرد، میتوانیم آن را بشناسیم. مثلاً وقتی میگوئیم «سیاره مسکن زنده گی»، سه مفهوم کُلّی را با هم تلفیق کرده ایم و به یک شی مشخص میرسیم که زمین است.

شناخت فلسفی و علمی از طریق کاربرد مفاهیم صورت میگیرد. علم با شهود سر و کار ندارد. پس در کاری که ما و شما در پیش داریم، کاربست مفاهیم دقیق، گرگاه پرداخت ما در عرصه زبان چپ افغانی خواهد بود.

پس از یادآوریهای لازم، حال میپردازیم به چند مسأله مهمی که در عرصه تدوین زبان چپ افغانی در برابر ما قرار دارند.

۱- امکان یک زبان چپ افغانی:

زبانهای کشورهایی که مهد مدرنیت و جایگاه انکشاف علوم و تکنولوژی هستند پا به پای ضرورت‌های آن انکشاف، رشد، غنا و تعالی یافتند. دینامیزم این زبانها در پیوند با جهان عینی پیشرفت چنان بود - و است - که همه روزه، این زبانها را غنی تر ساخته میروند.

اندیشیدن مسایل پیچیده یک ساحه خاص علمی، مثلاً فیزیک کیهانی یا فیزیک اتمی، تنها در همین زبانها ممکن است چون ترمینولوژی خاص خود را به وجود آورده است.

زبانهای کشورما، ناگزیر از این همه ترمینولوژیهای اختصاصی عرصه های گوناگون شناخت علمی بیگانه اند. حال اگر بخواهیم خود این عقبمانی زبان را از یک سو و مسایل اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانی را از سوی دیگر، مورد بررسی قرار دهیم، دو امکان وجود دارد:

نمیکنم، که از بحثهای پیچیده فلسفه است و کانت نیم عمر خود را به آن وقف کرده بود. پس زبان کاری میکند که یکسره در ذهن ما میگردد، کاری با بیرون ندارد؛ صرف رابطه بین یک آوای صوتی - که ذهن دریافت میکند - و یک مفهوم - که ذهن آن را باز می آفریند - ایجاد میکند. اگر زبان به بیرون از خود سروکار میداشت و واقعیت بیرونی را تجسم میبخشید، به هیچ وجه نمی شد با آن فکر کرد چون فکر در ذهن میگردد. پس تفکر و زبان دو روند ذهن اند و رابطه مستقیم (تأکید میکنم مستقیم یا از یک سنخ) با جهان عینی بیرون ندارند. در جای دیگر گفته بودم، تفاوت زبان با طیاره این است که مسافر از طیاره فرود می آید و از آن جدا میشود؛ ولی اندیشه از زبان بیرون نمی شود. معنای یک واژه در زبان می ماند و توسط ذهن ساخته میشود.

هر فرد متعلق به یک زبان، مطابق سطح آموخته های خود و مطابق گنجینه یی که در سیستم نشانه ها دارد، یعنی مطابق ذخیره دلالت گرها و دلالت پذیرهایی که در ذهن خود دارد، میتواند ساحه تفکر خود را تعیین کند. دهقان بره کی برک در برابر آوای «کنه گوری» چیزی در ذهن خود نمی یابد تا آن را به حیث مفهوم یا دلالت پذیر این دلالت گر، بیفزاید! به همینگونه وقتی آوای کمونیس را میشنود، جای دلالت پذیر آن در ذهنش خالیست. وقتی طی ده ها سال برایش گفته میشود کمونیس، دلالت به بخدا و کافر و ناموس ناشناس و ملحد و ... میکند و او این مفاهیم را در ذهن خود دارد، بالاخر کمونیس را دلالت گر آمیزه یی از مفاهیم نامبرده میخواند.

ویتگنشتاین (Wittgenstein)، فیلسوف مکتب تحلیلی، زبان را به نقشه جغرافیایی تشبیه میکرد. نقشه یک کشور با جغرافیای آن همان تفاوتی را دارد که زبان با جهان دارد. زبان در واقع یک نقشه پویا و دینامیک از جهان است. (به رساله منطقی - فلسفی او مراجعه شود)

این تشبیه به خاطر آن مطرح شده است که شناخت جهان در زبان رخ میدهد؛ جهانی را که می شناسیم، در زبان است و با خود جهان به همان اندازه فرق دارد که نقشه با خود کشور فرق دارد ولی نمایی از آن است و با آن انطباق دارد.

در نظر داشتن این امر برای کاری که ما در پیش داریم مهم است. مردم افغانستان نقشه شناختی از جهان دارند که ویژه خود شان در این مرحله تکامل تاریخی شان است. میدانیم که این نقشه با نقشه علمی جهان تطابق ندارد.

حال بینیم ترمینولوژی چیست؟

ترمینولوژی به سه معنا به کار گرفته شده است:

۱- عرصه یی از معرفت که واژه ها و مفاهیم علمی و فنی را مورد مطالعه و بررسی قرار میدهد؛ در این معنا، ترمینولوژی چگونه گی نامگذاری پدیده ها و موضوعات مورد بررسی را مطالعه میکند.

۲- ترمینولوژی به معنای جمع آوری، دسته بندی و انسجام واژه ها (ترمه‌ها) نیز است. تدوین فرهنگها و ذخایر واژه یی مربوط این بخش میشود.

۳- ترمینولوژی به معنای مجموعه واژه ها، اصطلاحات و مفاهیم یک عرصه مشخص شناخت. مثلاً ترمینولوژی طبی، ترمینولوژی اقتصادی، ترمینولوژی مارکسیزم وغیره.

در بحث کنونی ما، منظور از ترمینولوژی معنای آخری آن است. یعنی وقتی در باره زبان چپ افغانی خواهیم گفت، باید ترمینولوژی چپ افغانی را مدون ساخت؛ یعنی مجموعه اصطلاحات و مفاهیمی را که برای انتقال دادن نظریات خود به کار میگیرد.

- یک؛ توسط زبان سنتی دست داشته،

- دو؛ توسط زبان علمی مُدرنیت.

در صورت اول، امکان تحلیل علمی نامقدور است، چون زبانهای افغانستان وسایل واژه بی یا ترمینولوژیهای لازم را جهت یک تحلیل علمی در اختیار ندارند. هرکسی که بخواهد از جامعه افغانی تحلیل بدهد و خود از زبانهای علمی بی بهره باشد، ناگزیر یک تحلیل غیرعلمی، یعنی سنتی و ایدیالوژیک خواهد داد. بخش عظیم مشکلات چپ افغانی در همین نکته نهفته است. اکثریت بزرگ اعضای ح. د. خ. ا به زبانهای علمی آشنایی نداشتند.

در صورت دوم، با کار بُرد متودولوژی علمی، ترمینولوژی و اصول علمی، باید مفاهیم و واژه های لازم را در اختیار داشت. مشکل روشنفکری که میخواهد از جامعه افغانی تحلیل علمی ارایه کند در همین امر نهفته است. اگر یکی از زبانهای افغانی را به کارگیرد، دشوار است علمی تحلیل کند، اگر ترمینولوژی مُدرنیت را به کار گیرد، از جامعه و زبانهای افغانی بیگانه میماند. راه باریک حل را در آخر مطرح میکنم.

۲- زدودن زبان چپ افغانی از ترمهای کج فهمیده شده.

در بالا در باره فقدان «دلالت پذیر» های لازم برای ترمهای زبانهای مُدرنیت مفصلاً مکث کردیم. مثال بارز آن همان واژه کمونیست بود. آیا باید عمق فاجعه را نادیده گرفته، کماکان خود را کمونیست معرفی کنیم و به گفته منطقیون در چنبره دور باطل گیر آئیم.

۳- چگونه واژه های زبانهای افغانستان را به حیث معادلهای ترمینولوژی علمی در عرصه های جامعه شناسی، فلسفه و سیاست - که مربوط حوزه فعالیت ما میشوند - به کار ببریم؟ در این زمینه نیز کار دشواری در پیش است و من چند نمونه را بعداً ذکر خواهیم کرد.

راه برون رفت

راه برون رفت از وضع نا هنجار «زبانی کنونی چپ افغانی» خیلی باریک و همراه با موانع عدیده است.

۱- نخست در مورد واژه ها و اصطلاحهایی که در اثر اهداف تخریبی دشمنان ترقی و نیروهای ضد کمونیستی از بار اصلی معنایی شان که در زبانهای مُدرنیت دارند، منحرف ساخته شده اند و مفاهیم کاملاً متضاد و مخالف را تداعی میکنند، باید گفت که کاربرد آنها برای **معرفی هویت یا اهداف چپ افغانی**، ناموجه بوده، آب در آسیاب دشمن ریختن است. اما این احتیاط در اعلام شناسنامه ما به معنای آن نیست که نباید این مفاهیم را به طور دقیق و همه جانبه توضیح داد و روحیه و محتوای علمی آنها را انتقال داد؛ توضیح دادن سوسیالیسم و کمونیسم، ماتریالیسم تاریخی و ده ها مفهوم تیوری مارکسیستی همراه با مفاهیم جدیدی که در اثر انکشاف علوم اجتماعی و سیاسی وارد زبانهای مُدرنیت شده اند، جزیی از حرکت رستاخیزی چپ افغانی به شمار میرود و رفقای سازمان ما باید در صدر این حرکت جا داشت باشند. با ارایه توضیحات در باره این مفاهیم، آهسته آهسته ترمینولوژی چپ افغانی غنی میشود.

خلاصه اینکه به جای «مدافع پرولتاریای افغانستان»، باید گفت: «مدافع زحمتکشان

افغانستان»، ولی مفهوم پرولتاریا را باید توضیح داد.

۲- در مورد واژه های ضروری:

شماری از واژه ها و مفاهیم را نمیشود به فارسی برگرداند به دلایل زیر:

- یا اینکه در برگردان بخشی از بار معنایی یک ترم یا مفهوم، کنار گذاشته میشود و تمام غنای معنایی واژه انتقال نمیکند.

مثلاً مفهوم امپریالیسم. اگر به جای آن، سیادت توسعه طلبانه، سلطه جویانه و غیره بگوئیم، به هیچوجه نمیتوانیم بارتاریخی، طبقاتی، سرمایه سالارانه، جنگ جویانه، استقلال زدایانه، سرکوبگرانه، استیلاگرانه، غارتگرانه و غیره مفاهیمی را که در این مفهوم چند بُعدی یا کمپلکس نهفته است، انتقال دهیم. یا مفهوم بورژوازی. اگر بگوئیم طبقه سرمایه دار، ابعاد ایدیالوژیک، فرهنگی، منشی - رفتاری، تاریخی و هویت خاص این مفهوم را که در عصر جهانی شدن سرمایه داری کسب کرده است، نمی رسانیم.

ولی بر ساخته های شماری از زبانشناسان ایرانی، به خصوص داریوش آشوری، همه از رسایی کامل برخوردار نیستند. به گونه مثال پیشنهاد های زیر:

ماتریالیسم = ماده باوری

بودیسم = بودا باوری

مارکسیسم = مارکس باوری. چی گونه میشود تمام ابعاد تاریخی، فلسفی، علمی، سیاسی و انقلابی مفهوم «مارکسیسم» را توسط واژه «مارکس باوری» انتقال داد. اگر مارکس باوری را باورهای مارکس بینداریم، مارکسیسم از آن فراتر است، اگر آن را باور به مارکس بینداریم، این هم نادرست است چون برخی نظریات مارکس دیگر چنان نیستند که باید به آنها باور داشت و خود مارکس میگفت: «من مارکسیست نیستم».

مثال دیگر:

سوسیالیسم = جامعه خواهی به هیچوجه سوسیالیسم جامعه خواهی نیست، برعکس حتی نفی جامعه امروزی است، نفی جامعه های پیشین بشر است و رساننده یک نظام جدید اجتماعی است.

به همینگونه:

پوپولیسم = مردم باوری

پوپولیستها به مردم باور ندارند؛ آنان عقاید عامیانه و ایدیالوژیک کتله های مردم را برای کوبیدن اندیشه های مترقی، متعالی و انقلابی مورد سوء استفاده ایدیالوژیک قرار میدهند تا تداوم اندیشه های تاریک و منافع یک قشر معین اجتماعی را ضمانت کنند.

کلکتویسم = جمع باوری

چگونه میشود مفهوم غنی و تاریخی کلکتویسم را «جمع باوری» گفت؟

و ده ها مورد دیگر.

پس نوسازی زبان چپ افغانی ناگزیر است از ترکیبها و مفاهیم ضروری، رایج در زبانهای مُدرنیت استفاده کند، ولی هرکدام را باید با توضیحات لازم همراه سازد. ولی کاربرد ده ها معادل رسا که توسط زبان شناسان افغانی و ایرانی ساخته شده اند، زبان چپ افغانی را غنی خواهد ساخت.

در این مبحث من درباره دُرست نوشتن و اصول دستوری و نحوی زبان حرفی نزدم چون آن را درجه صفر برای زبان چپ افغانی تلقی میکنم یعنی باید از آن شروع کرد و بعد به مسایلی که در بالا ذکر کردم رسید.

چگونه میتوانیم زبان سیاسی - اجتماعی برای چپ افغانی تدوین کنیم!

گی میرسد، از نظر زبانی فرد بالغ است، به این معنی که او تا این سن به دستگاه صوتی زبان خود تسلط یافته است، الگوهای اصلی و فعال دستوری آن را آموخته و به آسانی به کار میبرد.

با بزرگ شدن استعمال الگوهای دستوری و صوتی در او تلطیف میشود و دربارهٔ آنها نکات تازه را یاد گرفته و به کار میبرد. همچنین ذخیرهٔ لغویش در آغاز به سرعت گسترش میابد و سپس از سرعت آن کاسته میشود ولی تا پایان عمر رو به توسعه مییابد. (ر - ب: زبان و تفکر ۵-۱۰۳)

زبانشناسی نوین که یکی دست آوردهای سدهٔ بیستم به شمار می آید، در ارتباط شناخت واقعی از زبان یعنی ماهیت، منشأ و کاربردش دو ویژه گی ماهیوی و نهادین آن را شناسایی کرد:

- یکی متمایز ساختن خود «زبان» از «گفتار» - یا به اصطلاح مبتکر همین تمایز فردیناند دو سوسور، ((langue)) از ((parole)) - به این معنی آنچه زبان به عنوان دستگاه، سیستمی از علایم آوایی قراردادی نامیده میشود، جنبهٔ ذهنی، غیرملموس یا انتزاعی دارد که هر فرد انسان در جامعهٔ خود فراگرفته و به طور ناآگاهانه در ذهنش نقش بسته است؛ درحالیکه گفتار منحنی شکل تطبیقی زبان، شامل نوشتار و سایر ساحه های کار بُرد، جنبهٔ عینی، مادی، محسوس و ملموس آن به شمار میرود. باید افزود که موضوع دستور (گرامر) همانا توصیف و تشریح جنبهٔ آوایی زبان را تشکیل میدهد؛

دومی جنبهٔ زایشی یا خلاقهٔ زبان انسان است. به این مفهوم که زبان طبق تعریف یاد شده مجموعه یی از قواعد محدود و عناصر، توانایی بالقوهٔ نامحدودی را دارا میباشد. مثلاً وقتی گفته میشود که کسی زبانی را یاد گرفته و در ذهنش بالقوه بر آن تسلط دارد، به این معنی نیست که او تمام جمله های آن زبان را که میتوانند در موارد گوناگون به کار روند از حفظ کرده است بل که منظور این است که او زیر نام زبان تعداد محدود قاعده، جمله و واژه را یاد گرفته است، جنبهٔ زایشی دارند، یعنی میتوانند از تعداد محدود جمله تعداد نامحدود جمله - منحنی کوچک ترین و کاملترین واحد سخن یا کلام - بسازد. (دستور ۱۲۵)

مطابق این برجسته ترین ویژه گی زبان که چومسکی زبانشناس، ریاضی دان، فیلسوف و مبارز فعال سیاسی چپ، بار نخست کشف و توجه زبانشناسان و روانشناسان را به اهمیت آن جلب کرده است، به انسان امکانی میسر میسازد که صدها هزار بل که میلیونها جملهٔ تازه با عرض و طول دلخواه در زبان خود بگوید، درک کند، به سخن دیگر به کار بُرد و به خورد دیگران دهد، بدون اینکه قبلاً آنها را عیناً از کسی یاد گرفته باشد.

به همین منوال عین ویژه گی انسان را قادر میسازد که طبق ضرورت از واژه های ساده موجود در ذهن او با استفاده از قاعدهٔ واژه سازی اشتقاقها و ترکیبهای زیادی به وجود آورد. ترمینالوجیهای که دانشمندان از زمان باستان تا امروز در رشته ها و شاخه های گوناگون علم و فن بازسازی نموده و مینمایند در حقیقت زادهٔ همین توان نهان (پوتنسیال) لایتنهای زایشی زبان بوده و بنابراین توانایی انتقال هرگونه مطالب و مفاهیم را دارا میباشد.

در دوران انتیک و سکولاستیک تا اواخر قرون وسطا در اروپا همه را عقیده بر این بود که زبان یونانی و لاتینی یگانه زبانهای علمی، فرهنگی و فنی بوده و ترمینالوجیهای مربوط بی بدیل و غیر قابل تعویض اند. ولی با برگردان انجیل و اصطلاحات مربوطه در پایان سدهٔ پانزدهم توسط مصلح یا ریفورماتور مسیحیت و

نهضت آیندهٔ افغانستان در همایش پالتاکی که شام ۳۰ نوامبر سال روان تدویر یافت، به سلسلهٔ بحثهای تیوریک این بار موضوع بالا به بررسی گرفته شد، موضع دلچسپ و درعین حال پیچیده: دلچسپ از این لحاظ که با زبان وابسته گی داشته، با ابزاری که همهٔ ما در زنده گی روزمرهٔ اجتماعی خویش نسبت به هر ابزار کار به آن بیشتر نیاز داریم. روز را با «صبح به خیر» آغاز میکنیم و با «شب به خیر» به پایان میرسانیم؛ پیچیده از این لحاظ که این نیازمندی ما درگفتار و محاورهٔ باهمی محدود نموده و بُعد نوشتاری را نیز در بر میگیرد، بُعدی که به نوبهٔ خود میتواند، به مراتب پیچیده تر و دقیقتر بوده، مستلزم تفکر، کاوش و کنکاش زیاد باشد.

رفیق دکتور نایی منحنی طراح مسأله و سخنران اصلی همایش، نبود و یا کمبود توانایی هردو زبان عمدهٔ افغانی را در ارتباط جانشین سازی (بازسازی) و کاربرد معادله در برابر دانشواژه های سیاسی - اجتماعی زبانهای غربی به بحث گرفته، مشکلاتی در زمینه را برشمرد که شرکت کننده گان زیادی را به جروبوت طولانی ولی دلچسپی کشانید. ازین جمله من از کسانی بودم که به نسبت مشکل تخنیکی در بحث مستقیماً سهم گرفته نتوانسته و اشتراک منحصربه شنیدن آن بوده است و اینک به همین بهانه خواستم، آنچه مربوط جنبهٔ زبانشناسی میگردد، تاحدی مشرح تر با عموم علاقه مندان درمیان گذارم.

زبان از نهان توان نامحدودی برخوردار است

زبان دستگاهیست از علایم آوایی قراردادی که برای ارتباط بین افراد یک اجتماع به کار میرود. علامت عبارت است از هر چیزی که نمایندهٔ چیز دیگری غیر از خودش باشد. مثلاً وقتی میگوئیم «رنگ سرخ علامت خطر است» یعنی این رنگ به چیزی غیر از خودش «یعنی خطر» دلالت میکند. ما میتوانیم علامت را دال و آن چه را به وسیلهٔ علامت نشان داده میشود مدلول و رابطه آنها را دلالت بنامیم. در این مثال رنگ سرخ دال، خطر مدلول و رابطهٔ رنگ سرخ و خطر دلالت است. علایم را میتوان به دو دسته تقسیم کرد:

علایم طبیعی و علایم قراردادی.

علایم طبیعی، آنهایی اند که با مدلول خود همیشه در طبیعت همراه هستند و رابطهٔ آنها نیز به علت همین همراهی به وجود آمده است. مثلاً ابر علامت باران و دود علامت آتش است زیرا باران همیشه با ابر همراه است و همچنین دود ناگزیر از آتش منشأ میگیرد. ولی **علایم قراردادی** آنهایی هستند که میان آنها و مدلول شان هیچ گونه تشابه و تجانس وجود ندارد و رابطهٔ آنها صرفاً قراردادی است. علایم قراردادی را نیز میتوان به دو دسته تقسیم کرد:

علایم زبانی و علایم غیر زبانی.

علایم زبانی، صداهایی هستند که انسان به وسیلهٔ اندامهای گویایی خود تولید میکند و برای نشان دادن اشیا، وقایع و دیگر خصوصیات جهان بیرون و همچنین برداشت خود از پدیده های جهان بیرون (به شک احساسات، عواطف، خیالات، افکار، امیال و غیره مربوط جهان درونی خود) به کار میبرد.

از تشریح و تحلیل علایم زبانی به عنوان «علایم آوایی قراردادی» این نتیجه را به دست می آوریم که: زبان به عنوان دستگاهی از علایم آوایی قراردادی، مخصوص انسان است. آنچه معمولاً زبان حیوانات خوانده میشود، مطابق این تعریف زبان نمی آید. زیرا دستگاه ارتباطی حیوانات حتا اگر صوتی هم باشد، قراردادی نیست. چیزی که قراردادی باشد، باید آموخته شده باشد ولی صدا هایی که اکثر حیوانات برای ارتباط با افراد نوع خود تولید میکنند، اکتسابی (آموخته) نیست بلکه غریزی است و چیزی که غریزی باشد، قراردادی شده نمیتواند. ما زبان خود را در آوان کودکی یعنی در هنگامی که بسیار پذیرا هستیم، یاد میگیریم. کودکی که به سن شش ساله

کارگر و کارفرما، جهانبینی... . مربوط همه اهل زبان بوده و یا شده اند]، جهانسالاری، جهان خوار، مادر سالاری (ماتریارکی) مرد - پدرسالاری (پاتریارکی)، مردم سالاری (دموکراسی)، پندارگرایی یا انگارگرایی (آیدیالیزم)، ماده گرایی (ماتریالیزم)، بنیاد گرایی، افراط گرایی، چپ گرایی، راستگرایی، بهره کشی (استثمار)...

در پهلوی این واژه های اشتقاقی و ترکیبی «عبارات استوار» به طور نسبی بخشی بیشتر ترمینالوجی «سیاسی - اجتماعی چپ» را تشکیل میدهد. عبارت استوار آنست که اجزای سازنده آن معین و تثبیت شده باشد و غالباً به حیث اسم و مفهوم خاص به کار رود، مانند: جنبش کارگری، جنبش آزادیبخش (رهاییبخش)، دیکتاتوری کارگری، اتحادیه کارگری، اتحادیه صنفی یا سندیکایی، جهانبینی مترقی، جهانبینی مارکسیستی، شیوه تولید، وسایل تولید، نیروی مولده، مناسبات تولیدی، تولید اضافی یا مازاد، جامعه طبقاتی، جامعه فارغ از طبقات، استثمار فرد از فرد، راه رشد غیر سرمایه داری، فورماسیونهای اجتماعی (- کمون اولیه، - برده گی یا برده داری، - فیودالیزم، - سرمایه داری، - سوسیالیزم)، ایدیولوژی دورانسانز... . همچنان شعارهای مربوط ترمینالوجی چپ که به شکل جمله های «استوار» کاربردی داشته اند: زحمتکش جهان متحد شوید! به پیش به سوی جامعه سوسیالیستی! و غیره.

در حقیقت اشتقاق و ترکیبها در هر زبان شکل فشرده یی از عبارات و جمله ها میباشند که با انتقال فشار به آخر و حذف نشانه نحوی (اضافت) از سوی گوینده گان آن به صورت نا آگاهانه و از سوی اهل قلم و دانش به صورت آگاهانه به مقاصد خاصی ساخته و به کار گرفته میشوند. در پارسی همانند پشتو بیشترین ترکیبها به صورت اضافت مقلوب، مثلاً پارسال، بالاده، بالا باغ، کلوله پشته، پایان چوک، خُرده بورژوا، رشته برنامه ها، دوشنبه شهبها... ساخته میشوند، در حالیکه به شکل اضافت عادی همین ترکیبات لغوی به ترکیبات نحوی (سالِ پار، دهِ بالا، باغِ بالا، پشته کلوله، چوکِ پایان... .) بر میگردند. در این جا از یک سو مضاف جای مضاف الیه را گرفته و از سوی دیگر فشار کلمه اولی در فشار کلمه دومی مدغم شده و در آخرین هجای ترکیب تمرکز یافته است. مطابق تئوری چومسکی واژه مرکب و مشتق در واقعیت «روساختی» است که از یک «ژرف ساخت» یعنی «جمله» به وجود می آید، به گونه مثال ترکیب «بلند رتبه» از جمله «کسی که دارای رتبه بلند است» و مشتق «دروگر» از جمله «کسی که درو میکند» منشأ گرفته است.

این به ما می آموزاند که بنابر ضرورت و یا لزوم دیدی میتوانیم ترمی را با جمله مربوط و قابل فهمی برای مخاطب ارائه کنیم.

حالا می آیم بر سر مطلبی که رفیق نایبی به حواله آقای آشوری ایرانی مطرح ساخت، مبنی بر اینکه بسیاری یا برخی از ترمهای مورد بحث ما «جهانشمول» میباشند و اگر آنها را در زبانهای مان برگردان نموده و معادلهای خود را جانشین آنها سازیم، بار معنایی و مفهوم اصلی را از دست خواهند داد. برخورد شخص من با چنین یک نظر باز هم متکی به اصول زبانشناسی، بالخصوص واژه سازی و معنی شناسی میباشد. این که میگوئیم، هردو زبان عمده و رسمی ما همانند همه زبانهای زنده جهان کدام محدودیت در زمینه ندارند، این مطلب را میرساند که معادلهای بازسازی شده مربوط چنانچه نمونه هایی از آنها را ارائه کردیم، در برگیر عین بار معنایی میباشند. در این جا البته سخن بالای آن ترمها، به اصطلاح واژه شناسی «انترناسیونالیزمها» اند که برخی از آنها به ویژه در ارتباط جهانبینی چپ، وابسته با اسمای خاص بوده و با حفظ اصالت معنایی در هیچ یکی از زبانهای جهان برگردان و تعویض نشده باشند و تنها از نگاه شکلی تابع سیستم خطی و الفبایی هریکی از زبانهای مربوط میگردند، از قبیل: مارکسیزم، لینینیزم، ستالینیزم، ماویزم، تروتسکیزم، بلشویزم... و یا هم ترمهای عام علمی و فرهنگی از یونانی - لاتینی و حتا عربی مانند: فلسفه، سفسطه، رادیولوژی، رادیو گرافی، فیزیک، الکترون، نیوترون، پوزیترون، کیمیا، اکسیجن، هایدروجن، مالیکول... . سینما، سینماتوگرافی..

بنیانگزار پروتستانیزم «ماترین لوتر» به زبان آلمانی و به تعقیبش در دیگر زبانهای عمده آن قاره تابو و طلسم مسلط در زمینه رو به شکست نهاد. به ویژه در ارتباط زبان لاتین که تا آن روزگار یگانه زبان تعلیمی و علمی شمرده میشد، دیگر ارزش خود را از دست داده، جایش را زبانهای ملی گرفت.

تاحدی قضیه و روند مشابهی در ارتباط تسلط زبان عربی در سرزمینهای پیش قراول اسلامی به ویژه، ایران، افغانستان و ماوراءالنهر وجود داشته است که تا امروز نفوذش، دست کم در زمینه دانشواژه ها و نامواژه ها بر زبانهای ما هنوز به شکلی از اشکال سایه افکنده است. در این شکی نیست که عربی نیز بخشی قابل ملاحظه آنها را به نوبه خود از یونانی و لاتینی اقتباس و اداپت کرده است. ولی در عین زمان، پس از آنکه در سده سوم اسلامی زبان پارسی به عنوان دومین زبان اسلامی عرض اندام کرد، در پهلوی اصطلاحات مسلط دینی، علمی و فرهنگی عربی معادلهایی مذهبی از قبیل نماز، روزه، مزدک یا مزگت... که از آیین زردشتی پا برجا مانده بودند، همراه با دیالکتیزمها (واژه گان گویشی)، ارکاییزمها (واژه گان قدیمی) و نیولوژیسمها (واژه گان نوساخته) اعم از دینی و علمی - فرهنگی آهسته آهسته به کار گرفته شدند. این سینا یکی از پیش آهنگان چنین یک حرکت در اثار طبی و حتا زبانشناسی بوده است و به تعقیب او فردوسی بزرگ بود که به الگوی دقیقی شاهکار بزرگ و جاویدانی شاهنامه را به زبان ناب پارسی به جهان ادب عرضه داشت. ما اگر تمامی واژه های اشتقاقی و ترکیبی که شعرا و نویسندگان ما در درازای سده ها برشمریم، به هزارها میرسند. از سوی دیگر تعداد نیولوژیسمهای که در ساحه علمی و فنی از هفتاد سال و اندی، چپ به شکل انفرادی و چپ به شکل جمعی «فرهنگستانی» آن جام یافته از مرز هزارها تجاوز نموده است. ولی با برگردان ترمینالوجی کمیوتر ساینس که به اثر فرمایش و زمینه سازی شبکه جهانی مایکروسافت در این چند سال اخیر در پارسی بازسازی شده، ریکارد بیسابقه یی را از نگاه کمی و کیفی در این زبان برقرار نمود؛ زیرا تعداد مجموعی واژه ها و جمله های در برگزیده آن، به ششصد و بیست نه هزار (۶۲۹۰۰۰) رسید.

زبان منحیت وسیله بیان و انتقال مفاهیمی اعم از مایحتاج روزمره و سایر علوم و فنون، پدیده عالمشمول (یونیورسل) شناخته شده و دانش مربوط آن نیز هر چه بیشتر عالمشمول گردیده و با علوم دیگر اجتماعی و بشری شاخه هایی ساخته است، مانند: زبان شناسی روانشناختی، زبانشناسی فلسفی، زبانشناسی جامعه شناختی، زبانشناسی بشرشناختی، زبانشناسی نژاد شناختی و غیره. و حالا در روشنی پاره توضیحات تخنیکی زبانشناختی برمیگردیم به مسأله «تدوین زبان سیاسی - اجتماعی چپ» که ما آن را در سیمینار عنوان کرده ایم:

نخست - هدف از ترم «زبان سیاسی - اجتماعی چپ»، همانسانیکه از سوی رفیق نایبی توضیح و مشخص گردید، «ترمینالوجی» مربوط جهانبینی چپ «مارکسیستی» میشود و اینهم معمول است که ترمینالوجی هر علم و فن و رشته های مختلف را به نام «زبان» نیز یاد میکنند. مثلاً زبان ریاضی، زبان فیزیک، زبان تخنیک، زبان جامعه شناسی، زبان سیاسی، زبان حقوقی، زبان اقتصادی... البته در این جا واژه «زبان» با ترم زبان که ما در بالا تعریف کردیم، فرق بنیادی دارد و از همین رو زبانشناسان، «زبان» به معنی ترمینالوجی «زبان مصنوعی» مینامند و زبان عادی را «زبان طبیعی». ناگفته نباید گذاشت که گه گهی ترمینالوجی را «ترمینالوجی تخنیکی» یا «مجموعه ترمهای تخنیکی» نیز میگویند و هر ترم شامل آن را ترم یا اصطلاح تخنیکی.

دوم - در ارتباط این که زبانهای ما همانند تمام زبانهای زنده جهان با استفاده از ویژه گی «زایشی» و قانون واژه سازی میتوانند، از عهده ترمینالوجیهای مختلف از جمله ترمینالوجی مورد بحث برآیند، چنانچه نمونه های زیادی که از سوی پیشکسوتان حزب توده و دیگر نویسندگان چپ و مترقی در برابر معادلهای خارجی وضع و از دیر باز مورد کاربرد قابل ملاحظه قرار گرفته، این مدعا را عملاً به اثبات رسانیده اند. مانند زمین سالاری (فیودالیزم)، سرمایه سالاری (امپریالیزم) [البته سرمایه و سرمایه داری مانند آزادیخواهی، استقلال طلبی، زیر بنا و روبنا،

حسام مل

دپانگوالی نظام نورو په هیڅ
بڼه بشریت ته نیکمرغي نشي راوړلی

دپانگوالی نظام تر پرخېدلو پورې به دوام وکړی، پرته له دې چې بانگونه ملی او شتمنی خلکو پورې اړه ونه نیسی د (L) شکل بحران به دوام ومومي او دنزی تول خلک به خپله کرکه دغه بد نام نظام ته څرگند او ترې خواږه به شي ، د یادولو وړ خبره دادی چې دواک پرگندی ناست زموږ ملا جهادی نوي پانگوالی چې د افغانستان د خلکو د شتمنیو په لوټولويي ځانته قصرونه جوړ او دنزی په بانکونو کې یې گرم اسعار زېرمه کړل، اوس د نړیوال پانگوالی په جارچي اومبلغ بدل شوي اود امریکا د پانگوالو سره یو ځای د افغانستان د خلکو په لوټولو او خپلو یې لاس پورې کړی ، کله د ملا او کله هم د طالب په جامو کې - چې له آره (اصله) د پانگي ټرلي چرگان او غلامان دي- د لوږديزي نړۍ د نظامي ځواکونو پر مټ د افغانستان پر خلکو باندي واک چلوي. د یادولو بل داهمیت وړ مطلب دادی چې زموږ پروني /سره د دواتشه پرځای / دوه آتسه چپ اوجپ نما افغاني سياسي کړی چې دپانگوالی له نظام څخه یې سر ټکاوه اوس دهماغه پانگوالی په چوپړ کې لوږدلي د آزاد مارکیټ بیراڅ یې اوچت کړی اوله خپلو ټولو انساني موخو یې سر غړولي دی آن داچې دوی د افغانستان دغلیمانو په ټولنه کې پرخپل غړیتوب هم ویاړي. بله مهمه خبره دادی چې انگلو- امریکني سود خواره کړی د خپل راتلونکو گټو اود انرژي د تر لاسه کولو له پاره په یوه وخت کې یې په مینځنی ختیځ داسرائیل دولت اوپه سهیلی اسیا کې یې دپاکستان نظامی حکومت دسیمودژاندرم په بڼه مینځ ته راوستل، د اسرائیلو دولت د ساتلو لپاره یې دکوم روښان دلیل څخه پرته د عراق پیاوړی اونمونه اردو چې په سیمه کې یې ساری نه درلود له مینځه یووړل دادی اوس د ایران د اتومي بټی د جوړیدو پروراندی څنډونه جوړوی اود ایران پر خلکو اقتصادی بندیزونه لگوئ تر څو چې اسرائیل په سیمه کې هوسا ژوند ولري اود پانگوالی د گټو دترلاسه کولولپاره شرایط چمتو ساتي. له بلې خوا د پاکستان د نظامی دولت د ټیکو لپاره ارواښاد ستر شخصیت داکتر نجیب الله پیاوړی اردو چې له پاره یې به پاکستان په اسلام آباد کې لرزیدل، د څو وطن پلورونکو جهادی اوطالی ټلو ټپلو په مرسته درې وړي او د افغانستان ټولي ویاړني یې د انگریزو په چوپړ کې پرینجابی نظامیانو باندي خرڅ کړل آن تردې چې نواز شریف په خپل یوه وینا کې پاکستانیانو ته وویل چې زه ستاسو اتل یم او دا ځکه چې ما د افغانستان نه ماتیدونکی اردو له مینځه یووړل. نو پر دې بنسټ هغه به ډېر کم عقلمه وي چې په دې باور وکړي چې گواکي پاکستان د انگریز اود امریکا له پلوی نه لاس پر سر شي اود افغانستان د آبادی له پاره به ملا وټری. دحیرانتیا خبره داده چې په ډاگه ویل کېږي چې د سره د ترهگری مکتبونه اود ملا عمر او بن لادن دفترونه په پاکستان دی ، خوبیا هم بوش او اوباما خپل سپاهیان افغانستان ته لیږی او هغه داچې نه غواړی پاکستان و بجاړشي اودهغه پرځای به ښه دا وی چې افغانستان و خپل شي.

۲- پر زیر لوټولويي (تولیدی وسایلو) باندي لاس بری او د اوتوماتیکوماشینونو او فابریکو مینځ ته راتلل. مخکې تر دې چې موتور اود بخار ماشین رامینځته شي په انگلستان کې صنعتي انقلاب لاندینی درې پړاونه یې ترسره کړی ول .لمړی لاسي رغاوني(صنایع)، چې خلکو به پخپله خپلي اړتیاوي د لومړنیو ابتدایي لوښو په مرسته تر لاسه کول دساری په توگه، یوبزرگ کورنی به پرخپلو ځمکو باندي دکارپه کولوسره دخپلي کورنی خواره او غله دانه تر لاسه کول او یا خو به په خپلو پټیو اوځمکو کې یې پخته کړل ،بیابیه یې مالوچو ته د پختي په بدللولوبه دهغوی بشځینه د لاسی څرخونوپه مټ تار ونه جوړول ، هغه به تنسته کیدل اود کلو جولاکان به دهغو څخه خامتا ټوکړي جوړولي، بیا به نود بزگرو بشځینه ووله هغو ټوکړو څخه خپلو دکورنیو غرو ته جامی گنډل. دویم پړاو داچې لاسی رغاوني (صنایع) دمهال په تیریدو سره وده وکړه او د هېواد په گوت گوت کې کارځایونه مینځته راغلل چې د ماتوفکتور په نوم یې په لاسي رغاونو کې اوبنتون (انقلاب) اوبتلون رامینځته کړل، دغه پړاو تر ډیري مودې پورې دوام وکړ اوپه پای کې فابریکی اومدرن ماشین الات مینځته راغلل چې د ماشینری صنعت په نوم یاد شول. داچې ولي کار گران له خپلو زیرلوښو (توليدي وسایلو) اوافزاروڅخه محروم اوپردي شول اود کار

دغه نظام چې د فیوډالی د ټولنوټیز(اقتصادي - اجتماعي) فرماسیون په ننه کې وده اوسر راپورته کړ، دهغه دمینځ راتلو له ډیر نورو لاملو څخه دری لاندی لاملونه ډیر ستر نقش ولوبول :

- ۱- دپانگي سپما.
- ۲- پرزېرلوښو(تولیدی وسایلو) باندي لاس بری اوترخپل واک لاندی راوستل اودتولیدی فابریکو مینځ ته راتلل .
- ۳- دبی وسایلوواوبوزلو انسا نا نواوکارگرانو بېدرېغه زبېښناک چې دهغودکارذیاتي زیر (تولید)له امله، دغه زبېښناک نظام دله مینځ ته راتلو څخه تراوسه انسانانو ته د بد مرغیو لومه غوړولي اود بیرحمی په سر کښ اوس سپور اوتروسه وسه یې دانسانانو په خپلویک یوه شیبه هم آرام نه دی کښینا ستلی. او په رازرازپلماوپه چلوټوسره خلک زبېښلي اوگټه یې ترلاسه کړي. دلته لازم گنل کیږی چې پر پورتنیو یاد شوو لاملونو باندي په ځانگړی بڼه یوڅه رڼا واچوو.

د پانگي زېرمه (سپما) (the capital deposit): د یادولو وړ دي چې پانگوالی په کلاسیکه بڼه لمړی په انگلستان کې سر راپورته کړ، انگریزی بنکپلاک گرو له خپلو مستعمراتو څخه غنیمت اوپه خاصه توگه دترنیکپلاک لاندوسیمو د صنعتي ودی اودهغو دصادراتوپه مخنیوی اودهغو پرځای دخپلو کالیو په لېږد اورالیزدولويي دسرو زر په راغونډولو پانگي تر لاسه او زېرمه کړل . انگریزی بنکپلاک گرو دپانگي په زېرمولو کې یې له هیڅ ډول چلوټی او غولوني څخه لاس پر سر نشول او په خپلو مستعمراتو کې یې د فرهنگ د راوستلو په پلمه څه یې چې له لاسه کېدل تر سره یې کړ ل اوله هر هغه شي څخه چې ددوی گټوته یې لاره پرانیستله گټه پورته کړل، د خپلو مستعمراتو پر خلکو یې دیني، مذهبي، قومي ،ژبني،توکمیز، اوبو لږ نور اړوپېچونه (تضادونه) و ټپل او د نړی زیار کښان یې له خاورو سره خاورې کړل. هغوی دغه ناروا په خپلو ټولو مستعمراتو کې د لا زیاتو گټو تر لاسه کولو په موخه جاری وساتل، دبیلگي په توگه دوی تر دری سوه کالو پورې دهند لویه وچه یې د شرق الهند د راگری ورکړی د ترون پربنسټ چور او تالان کړل. له افریقایي اود نړی له نورو هېوادونو څخه شتمنی او غنیمت تر لاسه کړل اود خپلو مستعمراتو پرخلکو باندي هیڅ ونه رحمېدل، آن تر اوسه پورې د پانگو په لېږدولو اود نړی د مارکېټونو په پېرلو او دخپلولېږدول شویو کالیو په پلورلو سره لا هم د نړی خلک ستونزمن اوله بد مرغیو سره مخامخ کوی ، دغه بدنامه نظام دتاریخ په هر پړاو کې چې دبحران سره مخامخ شوی نو بیایي نړیوالو جگړو ته لاس پورې کړی، له یوې خوا د خپلو انسان وژونکو وسلو اوجگړه ایزوتوکيو په خرڅلاو اودنړی د مارکېټونو په رانیولوسره یې له بلې خوا ځان له بحرانه ایستلی اوپه میلیونو نو انسانان یې له مینځه وړلي دي . د اقتصاد د پوهي په رڼا کې بحرانونه په دري ډوله مینځته راغلي چې په (v) ، (u) او (L) ډولونو ویشل کیږی. د (v) شکل په بحران کې دڅو مودو لپاره بحران دټیټېډو (نزولی) لاره وهي اووروسته له یوې لنډې مودې څخه د پانگوالی دکارپوهانو په هلو ځلو اودنړی پرهه گوت کې پر هېوادونو باندي دجگړوپر ټپلوښته له بحرانه راوتلی او خپل دلوتولو اوتالانولو لوري ته سم شوي له دې کبله دغه ډول بحران د (v) بحران په نامه نومول شوی دی. بل ډول بحران چې د (u) د شکل په نوم یاد شوی ، هغه داسی سپرل کېږي چې، بحران وروسته له ډېر ژورتیا اوټیټېډو څخه ډیر اوږد مهاله بهیر وهلی خو بیا هم دپانگوالی د کارپوهانو په چلوټو اود ټپل شویو جگړو څخه رانیولی ترنورو هېوادونو ته د نړیوال بانک- چې په واقعیت کې د متحده ایالاتو له سوداگری وزارت څخه عبارت دی- له خواپه لوږه گټه دلورپوړونو په ورکولو اوځینو نورو نارواو کړنو پر بنسټ له بحرانه راوتلی اود خپل تالان او لوټولو لوري ته بیرته سم شوی دی. دریم نړیوال پانگوالی بحران چې د (L) په شکل دی د یوویشتمی پیړی په درشل کې یې سر را وچت کړی اومور ټول ددې بحران انځور په رڼو سترگو گورو. دغه بحران دامریکا دحریصو بانکدارانواود wall etstre دواکوالو دېڅرته هلو ځلو په رڼا کې چې پانگوالی یې دتاریخ پای بلل مینځته راغلی . د اقتصاد کارپوهان په دې باوردي چې دغه بحران به

دی خکه چې اوس دنری ډیری خلک د بی روزگاری شپې اوورخی سبا کوي ، د ټولو نعمتونو څخه بی برخې دي او د ناهیلی خوار ژوند پراونه وهي . دپانگوالی نظام د خپلو گټو د لاسته راوړلو په منظور پرخلکو باندی نری تنگه کړې آن تر دی چې اوس د ځمکې او دطبعیې چاپیریال د تباہ کولو په لټه راوتلي او د کاربن دای اوکساید له تراکم اود اوزون د پور د له مینځه وړلوڅخه نه لاس پر سر کيږي، هغه ورځ به لری نه وي چې دا زموږ سیاره به په تورو خاورو بدل کړی ، نو په کار دی چې ددی وحشی حیوان صفتو پر وړاندې د نری مترقي قوتونه د لاس په یو کولوسره ددی نظام عمر ته دپای ټکی کيږدي ، اوبشریت ته دپوی بی زبېساکه ټولني لوري ته لارښوونه کړی . هغه وخت را رسیدلی دی اواوس نود پانگوالی کار پوهان په دی پوه شوي چې پانگوالی دتاریخ پای نه دی اود خپل د زوال په پړاو کی لاس اوپښی وهي.

په ویش سره اضافه تولید لا پسي ډیر شو ، دا یو بیل بحث او پلټنه دی چې دهغه تفصیل ددی لیکنی له حوصېلی څخه وتلی مسئله دی چې بایدبله مقاله دی پری ولیکل شی، نویه هر صورت سره همدغه اضافه تولید وو چې د پانگوالی نظام په مینځته راتلو کی لوی نقش ولوبول . دریم داچې بی روزگار اوله تولیدی وسایلو څخه تنش لاس انسانان او کارگران د خپل پوره مهارتونو په لرلو سره سره، ددی لپاره چې ژوندي پاتي شي خپل د کار ځواک پرپانگوال باندی دده په خوښه و پلورل ، هغه به د کار په اولو ساعتونو کی هغه تعین کړل شوی اجوره اوچتول او اضافي پاتي ساعتونه یی په وړیا ډول سرمایه دار ته زحمت ایستل اوسرمایه داربه د هغه د کار اضافی ارزښت په زېرمه کولو سره بی خپله پانگه زیاتول ، نو په لنډه توگه ویلی شو چې پانگوالی نظام ددغه پورتنیو دلایلو په وجهه مینځته راغلی . لکه چی مو ددی لیکنی په سرکی وویل دغه نظام نورنو بشریت ته نیکمرغي نشي راوری کاملاً ریښتیا

ادامه صفحه ۹: در حاشیه سیمنا...

(استثمار)، ولسواک (دموکرات)، زورواک (دیکتاتور)، پانگواک (امپریالیست) ټولنواله (سوسیالیزم)، پرگنواله (کمونیزم)... در پارسی دری البته چندان نیازی به بازسازی یا نوسازی نبوده و نیولوجیزمهای ایرانی هرچه بیشتر به کار گرفته شدند، مانند: مردم سالاری، سرمایه سالاری، زمین سالاری، رستاخیز، دیگرگونی، دیگر اندیشی، بهره کش، بهره کشی...

دراين شکی نیست که یک چنین تجربه را چپیه «کمونستی» ایران مدتها پیش از سر گذارنده و از جمله نامهای احزاب شان را «حزب مردم»، «حزب توده»، «حزب خلق» و غیره نامگذاری کرده بودند.

سوم - در ارتباط کار برد ترمهای چپ «مارکسیستی» چی درگفتار و چی در نوشتار و نشرات باید تشخیص کرد که مخاطب ما کی و کیها هستند؟ به گونه مثال اگر مخاطب ما توده ها، زحمتکشان و کارگران بیسواد و کم سواد باشند، میتوانیم، همانسانی که در بالا اشاره شد، اصطلاحات مبارزه سیاسی و طبقاتی و غیره را با جمله های ساده و عامیانه تشریح کنیم. اگر سروکار ما با روشنفکرانی باشد که نسبتاً مذهبی و یا هم عنعنه پرست هستند، بایستی از ترمهای مختلف علمی و سیاسی مروج در جامعه و حتا عربی - اسلامی کار گیریم و از کاربرد «مبارزه سیاسی»، «مبارزه خیابانی و پارلمانی» و امثالهم فراتر نه رویم.

با اصالت عربی (مختص زبانهای ما): کاغذ، قلم، کتاب، قرآن، حدیث، شرع، شریعت، ملا، مولوی، طالب، زکات، حج، عمره، دولت، حکومت، سیاست، محکمه، قاضی، مذهب، تصوف، عرفان، اداره، مدیر، مدیریت، وزیر، وزارت، دفاع، دفاعیه، دعا، ادعا. . . ولی ترمهای دیگری از همین زبانها مثل رادیو، تلویزیون، درام یا درامه، اتوم، بیالوجی، زولوجی، بوتانیک، ارکیولوجی، انترپولوجی، سوسیولوجی... به شمول سوسیالیزم، کمونیزم از دیر باز به حالت خود نمانده اند؛ در عربی «اشتراکیت» را جانشین ترم اولی و «شعوبیت» را جانشین دومی ساخته اند.

سانسور شدید مطبوعاتی دوران جمهوری داود خان به دست گماشته گان ضد ترقی و مردم، در رأس شارلتان و کهنه کار معلوم الحالی از بقایای حکومت خودکامه گذشته به نام «لطیف جلالی» که حتا واژه های خیلی عادی مانند (شاه) و (شاهراه) را ضد نظام حاکم تعبیر نموده، سانسور میکرد، اهل قلم به ویژه نویسنده گان مترقی و چپ را به این وا داشتند تا با بهره جویی از نهان توان زایشی یاد شده دست به واژه سازی زده و معادلهای نو و ناشناخته را جانشین ترمهای متداول و غالباً بیگانه سازند.

بنا بر همین انگیزه بود که در زبان پشتوی نو واژه های از قبیل: پرمختللی (مترقی)، ولسپال (ناسیونالیست)، هیوادپال (وطنپرست)، ښکيلاک (استعمار)، زبېښناک

ادامه صفحه ۴: ماهیت دولت دموکراتیک...

حالا که دولت لیبرال فکر دلجویی اقشار اجتماعی را در سر ندارد پس پایگاه اجتماعی خود را چگونه به دست می آورد؟

برای به دست آوردن پایگاه اجتماعی خود دولت لیبرال به یک عملیه انتزاع دست می یازد به این معنی که جامعه را به دو بخش ذهنی تقسیم میکند:

- حقیقت اجتماعی جامعه.
- پیکره سیاسی جامعه.

حقیقت اجتماعی، عبارت از همان مجموع افراد شامل اقشار و طبقات جامعه است که به مثابه عنصر اساسی و متحرک جامعه همراه با روندها و تمایلات هم جهت یا متضاد تحت شرایط مختلف برای رسیدن به آرمانها و آرزوهای فردی یا گروهی خود و به دست آوردن منافع خویش مبارزه میکنند.

پیکره سیاسی جامعه بازم همان مجموع افراد جامعه است اما اینبار تنها به مثابه مجموعه شهروندان در نظر گرفته شده است یعنی انسانهای مجزا از فشارها و مبارزات اجتماعی و اقتصادی، بیگانه با روندهای اجتماعی فرهنگی، خلاصه جدا از ماحول که با قبول قربانیها تنها و تنها به منافع عامه یعنی حفظ زنده گی مشترک می اندیشند. به این ترتیب پیکره سیاسی جامعه با وجودیکه از مجموع کتله اجتماعی تشکیل شده است، فراتر از تفاوتهای قشری و طبقاتی قرار گرفته به این ترتیب با دفاع همه گانی از حیات مشترک پایگاه اجتماعی دولت لیبرال را میسازد.

چون درک لیبرالی دولت پشتیبانی اقشار و طبقات جامعه را به دست آورده نمیتواند آنها را نادیده میگیرد و چنین وانمود میکند که اصلاً وجود ندارند. اما اینکه امتیازات

چنین دولت همیشه در خدمت منافع طبقاتی بورژوازی قرار داشته است یک حقیقت انکار ناپذیر است.

۲- پایگاه اجتماعی دولت انقلابی،

اگر دولت لیبرال پایگاه اجتماعی خود را با یک انتزاع ذهنی یعنی تجرید پیکره سیاسی از حقیقت اجتماعی به وجود می آورد، دول انقلابی صاف و ساده با از بین بردن فزیک اقشار و طبقات مخالف دولت انقلابی خواسته اند همگرایی اجتماعی را تأمین کنند. تفکر انقلابی قرن پیشین به این باور بود که یک قدرت دولتی ایکه ناشی از اراده تمام خلق نباشد، وسیله یک نوع ستم است.

بناء وظیفه هر انقلاب، با سرکوب کردن مخالفین، آوردن همگرایی در درون جامعه است. این تفکر همچنان به این عقیده بود که انقلاب با از بین بردن رقبای پرولتاریا، به یک جامعه بدون طبقات دست می یابد و چون روندهای ایدئولوژیک توسط زیربنای اقتصادی تعیین میگردد بناء توحید اقتصاد اجباراً به وحدت ساختارهای ایدئولوژیک می انجامد. به این ترتیب در جامعه ایکه از بین انقلاب سرببرون آورده و توسط حزب انقلابی رهبری میشود جای برای رقابت منافع وجود ندارد زیرا یگانه گی شرایط حیات اجتماعی، وحدت اراده را به وجود می آورد و دولت انقلابی به این ترتیب نیروی همه گانی همونوا را به حیث پایگاه اجتماعی و پشتیبان خویش در اجرای وظایف خود به دست می آورد.

در شماره بعدی «دیدگاه فلسفی نهضت آینده افغانستان از دولت دموکراتیک»

منابع: J:DABIN ; Doctrine générale de l'Etat Bruxelles-Paris

(۱۹۳۹) (از صفحه ۲۲ الی صفحه ۸۶)

J.DONNEDIEU DE VABRES, L'Etat. collection Que sais-je?

داؤد اسعد

ستراتیژی ناتو، تناقضها، بُنسْتها و اختلافهای درونی

علناً به این واقعیت اعتراف کنند و پرابلمهای انرژی را مطرح نمایند؟ البته که نی! ولی رسیدن به این هدف را از طریق داشتن پایگاه "غیرمتزلزل" در وجود دولت‌واره افغانستان و تکیه گاه "مطمئن" در وجود حکومت پاکستان که رابطه مستقیم با رهبران و قوماندانان طالبان دارند و از نفوذ بیحدی در آن سوی سرحد برخوردار اند، پیاده میکنند. با عقد توافقات، تمویل، شراکت در کشت، پروسس، ترافیک و قاچاق مواد مخدر با طالبان، سپردن مؤقت واحدهای اداری به آنان و تصرف دوباره آن، به راه اندازی انفجارها و بم گذاریها، حملات انتہاری، اختطاف ژورنالیستان خارجی با همراهان داخلی شان و غیره همه و همه برای اغفال مردم بوده و در واقعیت بخشی از ستراتیژی ناتو - امریکا را گواهی میدهد.

ناتو - امریکا با ایجاد معضله های خود ساخته و شدیداً کنترل مدت زمان موجودیت قطعات شان را در افغانستان میخواهند مسجل سازند و ازین طریق باز هم به افزایش کمیت قطعات شان مبادرت ورزیده و نیروهای ذخیره شان را در افغانستان برای حمله های احتمالی در حالت آماده باش نگهدارند.

اگر تصور شود که ناتو - امریکا ستراتیژی اصلی شان را در منطقه عوض میکنند، اشتباه محض است، ولی از آن جایبکه افغانستان در زنجیره ستراتیژی آن یکی از حلقه های با اهمیت است، بناءً سعی میورزند تا در افغانستان با به راه انداختن برنامه های تاکتیکی زمینه های دفع الوقت را مساعد گردانیده و از مجاری جداگانه غرض تحقق ستراتیژی شان به عملیاتیهای مختلفه ادامه دهند.

بناءً نتیجه میگیریم که ستراتیژی امریکا - ناتو به خاطر مسلط شدن بالای کشورهای آسیایی درحال گذار و در محاصره کشاندن فدراتیف روسیه است. غرض رسیدن به این امر باید پله های مختلف نیمه ستراتیژیها را پیمود تا در نهایت به آن دستیابی حاصل کرد.

تصور آن نشود که نتیجه گیری فوق با مسایل افغانستان سروکاری ندارد! برخلاف از کُنه همین ستراتیژی و نیمه ستراتیژیهاست که بدبختی مردم افغانستان آغاز یافته و ادامه آن در آینده نزدیک نوید آور خوشبختی نه، بل که بدبختی برای مردم آن سرزمین و کشورهای همجوار آن خواهد بود، زیرا افغانستان درین قطار نقش کشور مرکزی را جهت تحقق خواسته های ناتو - امریکا به مثابه تختۀ خیز ایفا نموده و واجد شرایط مناسب غرض اکمالات از عقب جبهه و در صورت ضرورت عقب نشینی (بحر هند و پاکستان) میباشد. بناءً به آرامش خاطر میتوان گفت که: امکان حمله ناتو - امریکا در آینده نزدیک بالای ایران و بعداً کشورهای آسیای میانه چون ترکمنستان، ازبکستان، تاجکستان، قرغزستان و قزاقستان خواهد بود. درین راستا افغانستان برای دیر زمانی در چنبره امپریالیزم که اکنون به طور گلوبال داخل میدان جهانگشایی شده است باقی میماند و همدستان محلی شان خواسته های شان را به قیمت خون افغانهای بیدفاع در اختیار شان قرار میدهند.

زمانیکه در مورد ستراتیژی ناتو و یا بهتر بگوئیم ناتو - امریکا صحبت در میان است، باید نخست از همه در باره کلمه ستراتیژی، ملحقات آن و غیره جزئیات کوچک و بزرگ آن معلومات فشرده ارائه داریم.

ستراتیژی، پلانگذاری طویل المدت برای دستیابی به یک هدف غایی و یا نهای است که رسیدن به این هدف غایی از طریق تاکتیکیهای موزون برآنکه همانا ابزار تطبیق ستراتیژی است، امکان پذیر میگردد.

ستراتیژی در همه عرصه های حیاتی مطمع نظر است ولی ما درینجا صرفاً روی ستراتیژی نظامی - سیاسی ناتو - امریکا و اهداف اقتصادی آن مکث مختصر خواهیم کرد.

۱- ستراتیژی:

ستراتیژیهای اصلی عموماً تغییر نمی یابند، زیرا از اهمیت ماهوی برخوردار اند. ولی آنچه تغییر پذیر است همانا ستراتیژیهای کشوری و محلیست که تاکتیکیها و یا طوریکه گفتیم ابزار تطبیق آن از نو سنجش شده و در معرض اجرا قرار میگیرند.

باید یادآور شد که ستراتیژی اصلی شامل مراحل مختلفی میباشد که راه رسیدن به آن نظر به جو سیاسی و اقتصادی جهان، منطقه، کشور و یا سیستمی بخش بندی میشود که هر بند آن مکمل ستراتیژی اصلی است.

قابل یاددانهیست که ناتو محصول اتحادیه همکاری اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و همچنان دفاع جمعی خودی کشورهای فرانسه، انگلستان، هالند، بلجیم و لوکزامبورگ است که در ۱۷ مارچ ۱۹۴۸ بنیانگذاری شده و بعد از امضای قرار داد اتلانتیک شمالی به تاریخ ۴ اپریل ۱۹۴۹ رسماً به تاریخ ۲۴ اگست همان سال آغاز به کار کرده و در پهلوی ایالات متحده تعداد دیگری از کشورها به عضویت آن پیوست و اکنون ۲۶ عضو و ۱۴ متحد عمده دارد. ناتو که در زمان جنگ سرد در ردیف سازمانهای نظامی "دفاعی" جهان قرار داشت، در آن زمان به شیوه محرم و اکنون به طور آشکار به یک سازمان جنگ افروز بین المللی مبدل شده است. این که در گذشته ناتو چرا به پیمانۀ امروزین به شعله ور ساختن جنگها مبادرت ورزیده نمی توانست، همانا موجودیت سیستم کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم به رهبری اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بود.

از نظر نظامی و سیاسی ایالات متحده به اضافه همدستان غربی شان و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به اضافه بلاک کشورهای سوسیالیستی یعنی قرارداد وارسا، کشورهای جهان را به مناطق تحت نفوذ و پراهمیت ستراتیژیک شان تقسیم بندی کرده بودند و هر یک آنها در برابر "کشورهای مربوطه شان" مکلفیتهای دفاعی و تحفظی داشته و در مقابل همدیگر از تمامیت ارضی این کشورها دفاع میکردند، ادعا میکنیم که هدف از ستراتیژی ناتو - امریکا تسخیر مناطق با اهمیت انرژی در کشورهای همسایه افغانستان و سایر کشورهای منطقه است. آیا ناتو - امریکا با درنظر داشت اوضاع کنونی اقتصادی - سیاسی و نظامی جهان امکان آن را دارند تا

۲- تناقضها و بنبستها:

طوری که معلوم است کشورهای جهان سرمایه نظریه خصلت ماهوی شان در هر عملی که از جانب یکی آنان صورت پذیرد در ابتدا به دیده شک و تردید نگریسته و بعداً کوشش میکنند تا از جانب طراح عمل یک مقدار امتیازهایی را به دست آورند که در آن صورت به متحد سیاست همدیگر مبدل میشوند. تناقضها در نحوه تطبیق سیاستهای جداگانه در دستور روز حکومتها و دول کشورهای سرمایه داری قرار داشته و از یک کشور تا کشور دیگری متفاوت میباشد. باید اضافه کرد که عدم شناخت کافی از کشور و یا ملتی که مورد تهاجم قرار میگیرد نیز تناقضهای جدی را به بار آورده و تأثیرات منفی بالای روند تاکتیکیهای محلی و منطوقی دارد.

بگونه مثال نظری به انتخابات افغانستان می اندازیم.

این که روند انتخابات از کجا آغاز و به کجا انجامید با آن کاری نداریم، زیرا چگونه گی آن به همه جهانیان روشن است و اما افتضاح جهان غرب در زمینه دگرگون جلوه دادن نتایج آن و بالاخر رفتن انتخابات به دور دوم مطالبی اند که تناقض را در همه ابعاد آن روشن ساخته است. ایالات متحده و بخشی از کشورهای عضو ناتو از طریق سرمنشی سازمان ملل متحد اقدام ورزیدند تا اراده جمعی مردم افغانستان را نا دیده گرفته و با افتضاح بی مانند دور دوم انتخابات را سد راه گردیده و نماینده دلخواه شان آقای حامدکرزی را بر اریکه قدرت تکیه دهند تا به شیوه کار قبلی یعنی کشتار انفرادی و جمعی افغانها ادامه دهند.

ولی با توجه به این که در میان کشورهای عضو ناتو هستند کشورهایی که با اتکا به گذشته های سیاسی و بعضی ملحوظهای ملی و تاکتیکی شان حاضر به پذیرش چنین اقدامی نبوده اند. آنان با وجودیکه نمیخواهند به این مسایل تن دردهند در یک جایگاه میانه هم از فشار بالایی و هم از فشار پائینی مورد تهدید قرار میگیرند که در شرایط یکه تازی ایالات متحده بالاخر به فشار بالایی تسلیم شده و قدمه های پایینی را که مردم کشورهای شان اند به فراموشی میسپارند که درین زمینه از حکومت فعلی آلمان میتوان یادآوری کرد.

سوال درینجاست که اگر اراده جمعی افغانها باز یچه دست ناتو - امریکا است! پس چرا بخشی از آنان که طالبان اند آنقدر پُر اهمیت جلوه داده میشوند که خود آقای کرزی زمانی از مذاکره با آنان ابا ورزید و اکنون سرسازش را گرفته و میخواهد حتا آنان را بنا بر فشار انگلیس - امریکا و درین تازه گیها پشتیبانی وزیر دفاع آلمان در قدرت دولتی شریک سازند. باز هم نتیجه یکی است و آن اینکه آقای کرزی نماینده بی بدیل ادامه سیاست ناتو - امریکا در منطقه بوده و آنها حاضر نیستند تا چنین خدمتگذار مورد اعتماد شان را با کس دیگری معاوضه کنند. ممکن برخی از کشورهای متحد در جنگ افغانستان به این عمل که به قدرت رسانیدن طالبان است موافق نباشند، ولی آنها که از معامله گریهای سیا و ناتو با آنان اطلاع کامل ندارند چگونه میتوانند به خواسته های امریکا - ناتو موافقت نشان دهند. در نتیجه میتوان گفت که برخوردهای جداگانه با تعدادی از کشورهای "متحد" باعث بروز سردرگمی هایی میشود که تناقضها را دامن زده و به شکلگیری تناقضها در مسایل سیاسی - نظامی شده و مسایل مربوط به تاکتیکیها را متأثر میسازد. با دقت به اینکه تراکم تناقضها باعث بروز بنبستها در روابط میان کشورهای داخل جنگ در افغانستان میگردد، درمیابیم که رفته رفته

مسأله دموکراسی و مبارزه علیه تروریسم دیگر در میان مردم کشورهای شامل در جنگ افغانستان از اهمیت خویش کاسته و همه متوجه آن شده اند که این مطلب روپوشی برای تجاوز بوده است. به همین دلیل مبارزه های غیرپارلمانی در اکثر کشورهای داخل جنگ اوج گرفته و حکومتهای شان را وادار به اخراج قطعات و یا عدم افزایش قطعات به افغانستان میسازند. از جانب دیگر در چنین اوضاع و احوال ایالات متحده به خاطر تحمیل استراتژی اش مجبور است تا با اعزام قطعات بیشتر قومانده را بهتر از پیش به دست گیرد و در زمینه بهره کشی در صرف اول قرار گیرد.

به همین دلیل اعزام ۳۰۰۰۰۰ الی ۴۰۰۰۰۰ عسکر به افغانستان در دستور روز قرار داشت. درینجاست که به تناقض در ادعاها برمیخوریم که از یکجانب ادعا میشود که جنگ در افغانستان از طریق نظامی حل شده نمیتواند و از جانب دیگر به تعداد قطعات موجود به گونه چشمگیری میافزایند. مک کرایستال خود ادعای نیرومند شدن مخالفین را میکند، زیرا با هر حمله ناتو - امریکا صفوف طالبان نیرومندتر گردیده ولی باز هم تقاضای افزایش قطعات را با ۴۰۰۰۰۰ عسکر جدید از اداره اوباما مینماید. از خلال این همه ضد و نقیضها نتیجه میشود که شمال از جانب دیگری میوزد. اگر با دقت توجه نمائیم امپریالیزم در گذشته ها دقیقاً سنجش میکردند و بعداً آن را در عمل پیاده میکردند، زیرا ممکن بود رقبای جهانی اش در زمینه خنثی ساختن تاکتیکیهای شان دست به کار میشدند. باید دید که تناقضها در تاکتیک مشاهده میشود و مسأله استراتژی خارج از حیطه آن قرار دارد.

۳- اختلافهای درونی:

در صورتیکه بهره کشیهای بیحد اقتصادی کشورهای طراز اول سرمایه داری در یکی از اقدامهای سیاسی - نظامی مورد سوال در میان سایر حلقه های داخل معضله قرار گیرد، در آن صورت به طور غیرمترقبه اختلافها زیانه میکشند، زیرا این امر باز هم با ماهیت و خصلت سیستم سرمایه داری ارتباط مستقیم دارد.

سرمایه داری امروزین نظریه مرحله گلوبال آن متشکل از بخشهای زیرین میباشد که به خاطر تسخیر بازارهای جهانی در رقابت شدید با همدیگر قرار دارند:

اول: ایالات متحده امریکا،

دوم: اروپای کهن،

سوم: سایر کشورهای اروپای غربی،

چهارم: کشورهای اروپای شرقی که شامل جهان سرمایه شده اند،

پنجم: کشورهای در حال گذار به سرمایه داری.

طوری که مشاهده میگردد ایالات متحده امریکا در مجموع این سیستم نقش تعیین کننده را دارد و رقیب واقعی آن که اروپای کهن است در زمینه استعمار و استعمارنو در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین اندوخته های بیشماری دارند. اینها چرخهای سنگین سیستم سرمایه داری را در حرکت می آورند و بزرگترین بهره کشی را به خود اختصاص میدهند. دسته سومی کشورهایی اند که با وجود داشتن نظامهای غیرمردمی بازهم از حمایت کامل دسته های اول و دوم برخوردار نبوده و رشد قابل ملاحظه نداشته ولی بازهم در همکاری با سایرین به سیستم، وفادار باقی مانده اند.

کشورهای اروپای شرقی که بعد از انحلال سوسیالیزم به رهبری اتحاد شوروی و

احمد شاه عبادی

تضعیف نظام در اثر انتخابات جعلی

در گذشته فقدان شناخت واقعی نظریه پردازان جنبش چپ از ساختار اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی افغانستان موجب شکست جنبش گردید، لذا بررسی و مطالعه عمیق و همه جانبه مسایل و مشکلات جامعه افغانستان برای تدوین برنامه های مشخص سیاسی وظیفه خطیر است که بر پایه آرزوهای دوردست و خواست جامعه بدون طبقات و عاری از استثمار نمی شود در عرصه پیکارهای سیاسی و مبارزات اجتماعی مسؤولانه دخالت نمود و در کارو پیکارهای مشخص بشری فعالیتهای مؤثر و واقع بینانه داشت. مخصوصاً در جامعه یی که هنوز از فقر علمی، تکنولوژیک، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رنج میبرد و از کاروان پیشرفت و ترقی امروز فرسنگها فاصله دارد. سخن گفتن از خواست استقرار جامعه فارغ از استثمار انسان از انسان، پیش از گذار از مراحل رشد و ترقی، حرفیست که به جایی نمی رسد، برای نیل به جامعه یی آرمانی مراحل تاریخی باید طی شود، در این سیرو طی طریق است که چپ دموکرات افغانستان، همراه با سایر نیروهای آزادیخواه، ملی، مترقی و دموکرات جامعه، با ایجاد جنبش وسیع مبارزاتی برای استقرار آزادی، دموکراسی، استقلال، عدالت اجتماعی و برپا نمودن جامعه مدنی میتواند نقش خود را ایفا کند.

انتخابات جعلی و دموکراسی قلبی تحفه قدرتمندان طماع بیگانه با روش مراعات منافع خاص طبقات بهره کش بوده، طوریکه از منابع گروه معدودی از افراد ممتاز علیه اکثریت بزرگ جامعه و منافع آنها می باشد. در جامعه یی که خاص گرایی، ملاکان، فیودالها و سرمایه داران حکمفرماست، آزادی مردم به ناچار یا محو یا مسخ می شود. آزادی افراد ممتاز در مقابل آزادی جامعه قرار می گیرد، یعنی برای آنکه بهره کش در بهره کشی آزاد باشد، مردم به قبول بهره دهی مجبور میشوند، برای آنکه مستبد در تحمیل اراده شخصی خود آزاد باشد، مردم به قبول این اداره مجبور می شوند، در جامعه مبتنی بر طبقات نا همساز (و از آن جمله جامعه سرمایه داری) قشرهای ممتاز نی تنها آزادانه هدفهای خود را انتخاب می کنند، بل که آن را به آسانی عملی می سازند. زیرا وسایل اجراء این اهداف را در دست دارند. مهمترین وسیله پول است که جامعه ما به حلال کل مشکلات بدل شده، یعنی جامعه، جامعه زر فرمانی است و این زر که همه جا فرمانرواست، بی زحمت به گاو صندوق اقلیت ممتاز پناه برده است و دیگران را به گوسفندان مطیع خود بدل می کند. طبقه ممتاز به ضرب «قانون» و یا «آداب و رسوم»، (که قوانین نوشته و تصویب نشده است) رفتار و عمل و اراده مردم را مطابق منافع خود آئین بندی و تنظیم می کنند. مثلاً مالکیت خصوصی سرمایه داران به وسایل تولید که که عین غصب و دزدی است، مقدس اعلام می گردند و افراد پیشرو و مترقی که به این غصب و دزدی متعرض اند و می طلبند که مالکیت اجتماعی شود مورد غضب قرار می گیرند و حتی کشتن شان را مباح می دانند. دموکراسی (مردم فرمانی) دیکتاتوری (فرمانروایی) دو قطب و تکتیکی هستند که در عین تضاد با هم مربوط اند. زیرا بروکراسی، دموکراسی است برای بخش معینی از جامعه و دیکتاتوریست که برای بخش دیگر، البته سیر تاریخ دموکراسی به شهادت واقعیات جهان است که دایماً آن بخشی از جامعه که از مواهب آن برخوردار است بسط می یابد و این تا

در میان آگاهان سیاسی موضوع «انتخابات آزاد» در افغانستان یکی از مسایل بحث انگیز میباشد و دیده میشود که درکهای متفاوتی از این پدیده وجود دارد، درک کاملتر از «انتخابات آزاد» چی میباشد؟ افراد آزادیخواه، مترقی و چپ دموکرات طرفدار پیگیر دموکراسی به عنوان مناسبترین راه تأمین مسالمت آمیز حاکمیت و خواستار گسترش عمیق و همه جانبه آن میباشد و خواستار رعایت اصل تفاوت و انتقال مسالمت آمیز و دموکراتیک قدرت ناشی از رای آزاد و قانونی اکثریت مردم هستند. دولت اداره کابل در شکل و شمایل کنونی آن نمی تواند مجری سیاست در انتخابات آزاد و سرتاسری باشد چون که هنوز به اهرامهای خشونت قوماندان سالاری و جنگسالاری، متکی میباشد و شدت تضاد هایش به آن مرحله نرسیده که برای تخفیف تضادها ناگذیر به قبول اجرای انتخابات آزاد باشد، انشقاق در حاکمیت ارتجاع و پا نگرفتن نهادهای دموکراتیک به روشنی شکل و شمایل و ماهیت آن را نشان میدهد که چگونه گروه های معدود خاص فرادستان علیه اکثریت جامعه و منافع آن قرار دارند.

فعالیت سیاسی و اجتماعی مؤثر، بسته گی به میزان حضور و وجود کار مستقل وطن دوستان فداکار و روشنفکران متعهد دارد که جدا از چارچوب تنگ منافع و خواسته های زود گذر بتوانند از طریق ادامه نظریات انتقادی خود به مثابه وجدان بیدار و آگاه جامعه در برابر سیاستها و گرایشهای انحرافی عمل کنند، فقدان افراد دموکرات، ملی و مترقی در رژیم جمهوری اسلامی این دولت را درمانده و دنباله رو سیاست آنها می نموده است که نزد شان از هستی انسان نشانی نیست، مطلق گرایی و زورگویی همراه با نوکر صفتی و تعارف گویی به خود و بیگانه طماع توأم با تذویر و «زرنگی» جز رفتار و کردار و از جمله عاداتهای فرهنگی حاکمیت ارتجعی در افغانستان میباشد که علاقه مندی شدید به سنن طایفه وی دارد و به همین لحاظ اقلیت ستیزی و ضعیف ستیزی و تحمیل ستم و تجاوز به حقوق مردم به عنوان محصول طایفه و قوم گرایی سنتی و مذهبی جز عادات دومی شان میباشد، در چنین شرایط دموکراسی، آزادی و انتخابات آزاد، برابری و حقوق بشر مقوله های بیگانه و عناصر محکوم هستند!

افغانستان نباید به دلیل شکستهای دوره یی، حیات آرمان خواهانه سیاسی خود را به فراموشی سپارد، اگر دوکتوران نیروی زنده گی رزمنده گان را داده نتواند با گرفتن درس از شکست و تجربه، خود را از دایره افسرده گیها خلاص کنند و استقلال و هویت خود را در عالم سیاست و پیکار اجتماعی باز یابند، درمانده خواهند ماند.

چپ دموکرات افغانستان با در نظر داشت همه واقعیتهای و تجربه های گذشته است که در تدوین و طرح برنامه سیاسی و اجتماعی خود در آینده نباید از ظرفیتهای و زمینه های واقعی جامعه فراتر رود و آرزوهای دوردست خود را در پیکار اجتماعی امروز نا به هنگام طلب بکند. ساختن جامعه آرمانی را باید به عهده نسلهای گذار که در افقها و دور دستها حضور دارند، در حال حاضر به نسل جوان امید باید داشت، به دست نسلهای که بعد از ما می آیند، باید برنامه و سیاستی را تدوین و دنبال کرد که با واقعیات کنونی جامعه افغانستان و خواسته های واقعی این نسل مطابقت و خوانایی داشته باشد.

نماند. با این همه ما دموکراسی بورژوازی را با استبداد و فاشیسم یکسان نمیگیریم و میدانیم که یکسان گرفتن آنها یک چپ روی نا بخردانه است. برای چپ دموکرات در شرایط استبدادی و الیگارشیک طبقه ممتاز طفیلی مبارزه برای دموکراسی در چوکات بورژوازی آن نیز اهمیت حیاتی دارد، زیرا شرط مقدم به پیش میباید، البته کسانی تلاش میورزند آن را، یعنی دموکراسی به معنای بورژوازی را بالاترین حد آرمان انسانی معرفی میکنند. روشن است که باورمندان به نظام بهره کشی سرمایه داری می توانند عرصه آرمان انسانی را تا این حد تنگ سازند، ولی برای ما دموکراسی بورژوازی تنها محمل و پیش زمینه تکامل بعدی در راه دسترسی به یک مرحله عالی تر از دموکراسی واقعی و مضمونی است.

هدف مقاله هذا صرف نشان دادن نا به سامانیها، دشواریها و تنگدستیهای فرهنگ سیاسی و اجتماعی و نشان دادن راه برون رفت از دشواریهای موجود می باشد. فعالیت ما اگر زمانی متضمن انتقاد و اعتراض و تهییج عاطفی بود، حال باید متوجه راه عقلی و به شکل اجتماعی در جهت کاستن آثار عینی و ذهنی نا به سامانیها و پدید آوردن شرایط عینی و ذهنی مردم و دوستی باشد، اگر مردم به درستی مصالح و منافع دور و نزدیک، امروز و آینده جامعه را تشخیص ندهند و برای آن سازمان نیابند و بیسج نشوند زود باشد از چاه نبرآمده و در چاهی دیگری می افتند.

وقتی است که در اثر زوال دولت و طبقات در جامعه بشری، همراه آن دموکراسی و دیکتاتوری که اشکال این دولت است، هر دو زوال یابند و خود گردانی همه گانی اجتماعی جای دولت و دموکراسی را بگیرد. افغانستان در وضعیت از تکامل تاریخی خود قرار دارد، که اکثریت جامعه دستخوش دیکتاتوری اقلیت ممتاز است. این اکثریت ولو آنکه به اشکال صوری در رأی و مشورت شرکت یابد، عملاً در واقع، در تصمیمگیری برای سرنوشت خود، شرکت ندارد و تصمیم گیرنده گان یعنی تعیین کننده گان سرنوشت جامعه (چنانچه در انتخابات جعلی ماه اسد سال روان دیدیم) طبقه ممتاز و خاص محدود که از مزایای مادی و معنوی (که خود ناشی از کار آفریننده مردم است) غاصبانه برخوردار اند و با محصول کار و عقل خود مدام بر دیگران حکروایی می میکنند و دستگاه های تضعیفی (اردو، پولیس، زندان، دستگاه قضایی و غیره) را در اختیار دارد و قانون، در پرده و بی پرده، به نام منافع او نگاشته شده است.

دموکراسی بورژوازی با آنکه در قیاس با دموکراسیهای ما قبل، در قیاس با سلطنت مستبد و سیطره فیودالها یک روند تاریخی بزرگ و مثبت است، با این حال در مستبد و سیطره فیودالها یک روند تاریخی بزرگ و مثبت است، با این حال در چارچوب سرمایه داری همیشه محدود، تقلبی، سالوسانه، بهشتی برای اغنیا، دام فریبی برای بهره دهان و فقرا خواهد ماند و نمی تواند

ادامه صفحه ۲۰: هشتم مارچ ...

جای تأسف است که با موجودیت قوتهای خارجی که داد از دموکراسی و آزادی میزند، باز هم در حضورداشت خود آنها حقوق زن در جمهوری اسلامی افغانستان، هم توسط دولت جهادی و هم قوتهای خارجی پامال میگردد. به صورت مثال میتوان از شمهٔ مظالم و نارواییهای آنده از افراد وحشی صفت که خود را مسلمان و مدافع اسلام، یا مدافع حقوق بشر و صادر کننده گان دموکراسی و حقوق بشر معرفی میدارند، در کشور ما علیه زنان و دختران خوردسال انجام داده اند، یادآور شد:

ازدواجهای اطفال ۵ تا ۱۴ ساله، آتش زدن، تجاوزها بالای دختران خوردسال، فروش دختران در بدل ۱۰ دالر، تبدیل نموده دختران با حیوانات، شرطبندیهای غیر انسانی بالای دختران، فروش آنها به کشورهای عربی و خلیج، بریدن گوش و بینی و سنگسار و ... با تأسف در حضور داشت قوتهای چند ملیتی ناتو یا به اصطلاح کشورهای مدافع حقوق و دموکراسی در کشور ما، چنین فجایع صورت میگیرد.

ولی در تعدادی از کشورهای بسیار پیشرفته و متمدن که داد از دموکراسی و حقوق بشر میزند، نی تنها حقوق زن در کشور خودشان مراعات نمی گردد، بل که به کشورهای دیگر نیز با لشکرکشیهای آنها این حقوق به صورت خیلی غیر انسانی آن پامال میگردد.

اگر نگاه کوتاهی به کشور خویش و حقوق زن (که به جای تربیت اطفال خویش به تربیت حیوانات مصروف هستند و به حیث یک متاع خرید و فروش میگردند، به خاطر ظلمهای بنیاد گرایان مذهبی دست به خود سوزی میزند) ببیند، واقعاً مایهٔ تأثر و اندوه بزرگیست که تشریح و توضیح اعمال نادرست و غیر انسانی جهادیان و مدافعين اسلام و مذهب که در حق زنان، اطفال «دختران معصوم» و مردم آن کشور روا داشته اند، روزها و سالهای سال را دربر خواهد گرفت. در حالیکه این زن است که کانون گرم خانواده را به وجود می آورد و مایهٔ سلامتی، تعادل، تحکیم، آرامش و محبت در نظام خانواده میگردد، با جدو جهد و تلاشهای واقعاً قابل قدر در بقاء و نگهداشت خانه و اجتماع بشری نقش عظیم و قابل قدری را ایفاء میکند، باید آن را گرامی داشت.

«زنان از حقوق و آزادیهای شایستهٔ خویش بی بهره اند و گام چشمگیری در راه بهبود وضع زنده گی آنان از جمله مسألهٔ تسجیل برابری حقوقی آن با مردان، لغو ازدواج اجباری، آزادی اختیار شغل و حرفه، آزادی انتخاب شکل لباس، آزادی حق مسافرت، آزادی انتخاب همسر و غیره - نی از طریق وضع قوانین و نی از طریق گامهای اجرایی - برداشته نشده است.

کودکان محروم ترین قشر جامعهٔ افغانی را تشکیل میدهند. اکثریت مطلق آنان از بدیهی ترین حقوق و امتیازات مانند صحت، آموزش و غیره محروم اند. صد ها هزار کودک خورد سال کشور به انجام کار های شاقه محکوم اند و یا برای کمک به خانواده های فقیر شان به کار های مزدوری و طاقت فرسا میپردازند. استفادهٔ جنسی از کودکان، اعتیاد و جذب کودکان در باندهای مواد مخدر به یک پدیدهٔ معمول در کشور تبدیل گردیده است.»

برگرفته از مرامنامهٔ نهضت آیندهٔ افغانستان

عصمت نایبخیل

فساد اداری و کمکهای میلیارد دالری جامعه جهانی

با جمهوری اسلامی افغانستان

«کنفرانس ماه جون ۲۰۰۸ پاریس»

طبق تعریف سازمان شفافیت بین المللی (Transparency International) (شفافیت بین المللی یا سازمان جامعه مدنی جهانی که فعالیت مبارزه با فساد را برعهده دارد و ائتلاف جهانی قدرتمندی را برای پایان دادن به تأثیرات مخرب فساد بر مردم تشکیل می دهد)، فساد اداری و مالی عبارت است از: سوء استفاده و نقض قوانین (اختلاس، رشوه، سوء استفاده از مقام و موقعیت، زیرپا گذاشتن قوانین جاری کشور، فقدان حس مسؤولیت پذیری، وجدان کاری و خدمت به مردم در سطوح مختلف اداری، مصلحت اندیشیهای سیاسی، استفاده از قدرت، واسطه بازی در کشور و ...) از جمله مهم ترین عواملی هستند که در قالب اجتماعی بروز نموده و روند گسترش فساد اداری را در جهت تأمین منافع شخصی به وجود می آورد.

قدرتمندان دولتی (شامل دولت کرزی)، سازمانهای جهانی و شرکتهای امنیتی، دستگاه های ساختمانی، راه سازی و لوژیستیکی و قرار دادهای بین المللی، همه در کمین اند تا از پولهای که برای پیشبرد استراتژی سیاسی، تبلیغاتی و نظامی غرب و پولهای که برای انجام وظایف بزرگ دراز مدت و کوتاه مدت در افغانستان اختصاص داده میشود، حد اعظمی استفاده را کنند. کاری که در شش سال اخیر کردند و افغانستان ویرانه، نتوانست سر از خاک و جنگ ده ساله بیرون بیاورد!

افغانستان در واقعیت به یک حاکمیت واقعاً مردمی، دموکراتیک و مترقی نیاز دارد که در آن تمام ظرفیتهای سیاسی، نظامی و مالی در کنار هم در خدمت مبارزه باتروریزم، فساد اداری، قاچاق و تولید مواد مخدر و بازسازی کشور باشند. «چنانچه در ماه نوامبر ۲۰۰۹ سفیر امریکا در کابل، طی نامه به دولت خویش از فساد اداری به سطح گسترده در دولت کرزی گزارش داد و مخالفت خویش را با اعزام سربازان جدید امریکایی به افغانستان ابراز نمود»

کنفرانسهای نامنهاد در مورد کمکها به دولت اسلامی افغانستان: در کنفرانسهای توکیو (جنوری ۲۰۰۲)، برلین (۳۱ مارچ ۲۰۰۶) و اخیراً پاریس (جون ۲۰۰۸) به اشتراک نماینده گان کشورها و جوامع بین المللی کمک دهنده که یکی به تعقیب دیگر دایر گردیده است، طی چهار کنفرانس یاد شده جمعاً (۳۸) میلیارد دالر امریکایی در رابطه به بازسازی و انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان تعهد گردیده بود: «بعد از آن همه غارتهای بزرگ و فریبکاری تکان دهنده نسبت به سرنوشت افغانستان، بالاخر خود این کشورها اعلام کردند که طی ۷ سال گذشته از ۳۸ میلیارد دالر وعده داده شده، تنها ۱۵ میلیارد آن به حساب کمک افغانستان انتقال یافته و از جمله ۱۵ میلیارد نیز، شش میلیارد دالر آن دوباره به شماره های حساب بانکی کمپنیا و شرکتهای که برای پلان بازسازی افغانستان کار میکنند انتقال داده شده است» و طبیعیست که متباقی ۹ میلیارد دیگر در جیب قدرتمندان مافیایی شامل دولت کرزی سرازیر گردیده است.

امریکا نیز قبل از تدویر کنفرانس پاریس، کمک ۱۰ میلیارد دالر را به افغانستان وعده کرده بود. این که چی مقدار از این مبلغ در بخش نظامی و چی مقدار در بخش غیر نظامی به مصرف خواهد رسید، مشخص نشده است. کنفرانس پاریس،

کنفرانس پاریس تحت نام کمک به افغانستان به تاریخ ۱۲ جون ۲۰۰۸ میلادی در پاریس با شرکت بیش از ۸۰ کشور و نماینده گان سازمانهای کمک دهنده تحت ریاست مشترک دولت افغانستان و سازمان ملل متحد

اقتصاد دانان بروز این پدیده را در ساختار اداری و پایه های اقتصادی یک کشور، به بیماریهای کشنده ایدز و سرطان تشبیه کرده اند و معتقدند که گسترش فساد اداری به تدریج و به صورت بی رحمانه سیستم اقتصادی کشور و سیستم حکومتی و سیاسی را از بین خواهد برد.

براساس گزارش اداره مذکور، در سال (۲۰۰۸) افغانستان با کسب نمره ۱/۸ در ردیف ۱۷۲ قرار داشت اما در گزارش سال (۲۰۰۹) این سازمان، با کسب نمره ۱/۵ و ۴ پله نزول به ردیف ۱۷۶ این جدول رسیده است (ردیف پایین تر در این جدول نشان دهنده فساد بیشتر در اداره و اقتصاد یک کشور به شمار می رود و شاخص نمره نیز عددی بین ۱ تا ۱۰ میباشد). اما تا اکنون دیده نشده است که کشوری نمره ۱ را از کشورهای دنیا گرفته باشد، پس افغانستان با ۱/۵ نمره فاسد ترین کشور دنیا پس از کشور سومالیا به شمار می رود.

افغانستان بیشترین اداره و نهادهای متعدد مبارزه با فساد اداری را دارد که هیچ یک از این اداره ها نتوانسته اند وظایف خود را به شکل درست آن انجام دهند، چون در اکثریت پُستهای مذکور افرادی جا به جا گردیده است که خود در جرایم شریک اند.

در چنین وضعیتی که افغانستان قرار دارد، اداره کنترل و تفتیش مرکزی، مبارزه با فساد اداری و همچنین هیئت یا کمیسیون عالی رتبه یی را که رئیس جمهور دولت اسلامی (حامد کرزی) سه سال قبل در سال (۲۰۰۶) از مقامهای عالی رتبه کشور، برای بررسی راه های جلوگیری از گسترش فساد اداری تعیین کرده بود که ریاست آن به دوش رئیس ستره محکمه بود و لوی خانونال و دیگر مقامهای بلند پایه دولتی هم در آن عضویت داشتند. اکنون با وجود همه این اداره های متعدد در این زمینه، نی تنها فساد اداری کاهش یافته بل که نشان داد که روند فساد در ادارات دولتی روز به روز افزایش یافته است. چنانچه بعد از انتخابات سال (۲۰۰۹) مهمترین موضوع در رسانه های گروهی غربی و رسانه های داخل کشور، مسأله فساد اداری بود.

امروز فساد اداری یکی از بزرگترین معضله های اداری در کشور به شمار می رود که حتا برخی از کشورهای غربی کمک دهنده به افغانستان را نا امید کرده است. مشکل اساسی این است که کارها و استراتژیها در این کشور از تهداب (افراد و سازمانهای شامل دولت کرزی) خراب است، چون اکثریت مطلق قدرتمندان در فساد اداری دست دارند. بناءً هیچ گاه نمی توانند با فساد اداری مقابله کنند و قانون را در جامعه به صورت درست آن پیاده کنند.

تدویر یافت.

آقایان: بان کی مون، سرکوزی و کرزی این کنفرانس را افتتاح کردند. «کاندولیزا رایس» وزیر خارجه وقت امریکا و لورا بوش «خانم جورج بوش» رئیس جمهور قبلی امریکا، نیز نماینده گی کشور خود را در کنفرانس پاریس به عهده داشتند.

دولت افغانستان پلان پنج ساله را تحت عنوان «استراتژی ملی توسعه افغانستان» به کنفرانس پیشکش نمود و خواهان مبلغ پنجاه میلیارد دالر برای اجرای آن گردید. «قبل از تدویر کنفرانس پاریس، مقامهای افغانی اعلام کردند که برای تطبیق استراتژی ۵ ساله نیاز به ۵۱ میلیارد دالر بودجه دارند که ۲۴ میلیارد دالر آن درکنفرانسهای گذشته (در سال ۲۰۰۶ نیز کنفرانسی که برای بازسازی افغانستان درلندن برگزار شده بود در آن با پرداخت مبلغ ۲۵ میلیارد دالر امریکایی برای بازسازی افغانستان موافقت شده بود) وعده داده شده بود و ۲۰ میلیارد دالر آن درکنفرانس پاریس تقاضا خواهد شد و ۷ میلیارد دالر دیگر از عواید داخلی به دست خواهد آمد».

قبل از آغاز اجلاس هنوز به درستی معلوم نبود که با توجه به حیف و میل شدن میلیاردها دالر کمک شده در اجلاسهای قبلی و نبود شفافیت و اداره سالم در افغانستان، آیا کشورهای کمک کننده حاضر خواهند بود تا به درخواست دولت افغانستان لیبیک گویند؟ به عنوان چالشهای بزرگ که نتایج و دستاوردهای اجلاس پاریس را به شدت زیر شعاع قرار داده بود و به بی نتیجه ماندن تهدید میکرد، میشود به چند نکته اشاره کرد:

۱- دولتداری ناکام: یکی از بزرگترین مواردی که ساختار تشکیلات نظام افغانستان را به عنوان دولت ناکام به جهانیان شناسانده، ساختار دولت بر مبنای مرزبندیهای سمتی، گروهی و قومی میباشد. چرا که دولت افغانستان با گذشت ۹ سال، تا هنوز نتوانسته از چوکاتهای کوچک سمتی، گروهی و زبانی برون آمده و به عنوان دولت ملی عمل کند.

۲- نهادهای ضعیف امنیتی: نهادهای امنیتی افغانستان با حمایتهای بزرگ اقتصادی، سیاسی و ابزاری جامعه جهانی، تا هنوز قادر به تأمین حداقل امنیت شهروندان موفق نگردیده اند. همچنین اتکای صد در صد روی کمکهای خارجی، قوای مسلح افغانستان را بیشتر به سازمانهای غیر دولتی (انجوها) شبیه ساخته است.

۳- دستگاه دیپلوماسی: دستگاه دیپلوماسی کشور، در حال بنیادی ترین مشکلات با کشورهای منطقه و همسایه ناکام بوده است. به طوریکه هنوز همسایه های افغانستان، منافع سیاسی خود را در تداوم نا آرامی و بی ثباتی این کشور جستجو میکنند.

۴- عدالت و قدرت: دولت افغانستان در راستای تأمین عدالت و حقوق بشر به شدت ناکام بوده است. در حالیکه مقامهای این کشور از جمله رئیس جمهور حامد کرزی، بارها ناتوانی خود را در زمینه تأمین حقوق بشر و محاکمه ناقضان این حقوق، سخن گفته است. در عین حال حضور ناقضین حقوق بشر در پُستهای بلند دولتی، از اعتبار دولت افغانستان، در برابر مردم این کشور را کاسته است.

۵- مواد مخدر: هر سال در افغانستان حدود یک میلیارد دالر در پلانیهای به هدر میرود که به جای نابودی مواد مخدر، زارعین را به حمایت از طالبان تشویق میکند. براساس گزارش (دفتر جرایم و مواد مخدر سازمان ملل متحد)، تنها در سیزده ولایت از مجموع سی و چهار ولایت افغانستان، خاشخاش زرع نمی شود. همچنین بنابر نشر اسناد معتبر در رسانه های غربی و افغانی، عالیرتبه ترین مقامهای دولتی، در قاچاق مواد مخدر دست دارند. در این رابطه، از نزدیکان رئیس جمهور اسلامی افغانستان (حامد کرزی) نیز، نام برده میشود.

بنابر گزارشات سازمان خیریه غیر دولتی بریتانیایی (Oxfam) در رابطه به فساد اداری و چوروچپاول کمکها، گزارش شده است که: در چند سال اخیر کمکها صرف معاش بلند مشاوران خارجی، دفاتر تجملی، برنامه های غیر ضروری و کوتاه مدت و یا عملیتهای پُرمصرف در افغانستان گردیده است و از همین سبب است که پلانیهای انکشافی در این کشور به گُندی مواجه است.

در گزارش این سازمان آمده است که: «هر چند از سال (۲۰۰۱) تا حال بیشتر از پانزده میلیارد دالر به افغانستان کمک شده اما هنوز بیشتر ساکنان این کشور در چنان فقر زنده گی میکنند که نظیر آن به جز در کشورهای شاخ افریقا در دیگر مناطق جهان به ندرت دیده شده است».

آکسفام اضافه میکند که: بیش از پنج میلیون نفر در افغانستان با «کمبود شدید» مواد غذایی روبرو هستند و با انتشار گزارش تازه بی گفته است: نهادهای کمک کننده تا کنون کمتر از یک پنجم کمکهایی را که از جانب دولت افغانستان و سازمان ملل متحد، برای مبارزه با گرسنه گی و کمبود مواد غذایی درخواست شده بود تحویل داده اند! این سازمان (آکسفام)، با ابراز نگرانی از این که زمان برای جلوگیری از وقوع یک بحران انسانی از دست میرود، از کشورهای کمک کننده خواسته که با پاسخ مثبت به درخواست کمکهای اضطراری، برای نجات هزاران نفر دست به کار شوند و فساد اداری، خشک سالی، زمستان سرد، افزایش قیمت مواد خوراکی و گسترش نا امنی را از عوامل عمده احتمال وقوع بحران انسانی در افغانستان دانسته است. این نهاد با ابراز نگرانی شدید خواسته است که به دلیل دشواری انتقال کمکها به دِهات و قریه جات کوهستانی افغانستان اقدامهای عاجلی باید رویدست گرفته شود.

مت والدمن، رئیس (Oxfam) در کابل میگوید: «من در ولایت بدخشان در شمال افغانستان بودم که هشتصد وسی هزار نفر جمعیت دارد و اکثر آنها به زراعت وابسته اند. مجموع بودجه اداره محلی زارعین، آبیاری و احشام، که برای کشاورزان در بدخشان بسیار مهم است، صرف چهل هزار دالر است».

این مبلغ عاید چند ماهه یک کنسول خارجی در کابل است. بنابر گزارشی از وزارت دفاع امریکا: صرف بودجه تعیین شده غرض مصارف نظامی قوتهای امریکایی در کشور ما روزانه ۱۰۰ میلیون دالر است! چون کمکهای مذکور در افغانستان، باعث سود جیبهای مقامهایی که با دولتهای غربی و شرکتهای خصوصی پیمان بسته اند و در کشت، زرع و قاچاق مواد مخدر نقش دارند، میگردد.

به اثر پیشنهاد جامعه جهانی به تاریخ ۲۸ جنوری سال (۲۰۱۰) تحت پروگرام واگذاری تدریجی دولت به مقامهای افغانی و کمکهای اقتصادی به افغانستان و مبارزه علیه فساد، کنفرانسی در لندن به دعوت حکومت بریتانیا با اشتراک بیش از ۴۰ کشور جهان، سازمانهای بین المللی و نهادهای جامعه مدنی بر گزار گردید. متأسفانه اهداف و محورهای مورد بحث چی از طرف جامعه جهانی و چی از جانب حکومت حامد کرزی خلاف منافع ملی و تحکیم صلح، دموکراسی و رعایت حقوق بشر در افغانستان بوده و آجندای کنفرانس مذکور به مصالحه با طالبان تبدیل گردید که متأسفانه بازم ماند کنفرانسهای قبلی هیچ گونه دستاوردی نداشت و نخواهد داشت.

در خاتمه بخشی از اعلامیه مؤرخ (۱۱ جون ۲۰۰۸) نهضت آینده افغانستان را که در رابطه به تدویر کنفرانس پاریس به نشر رسیده است یاد آور میشوم: «... نهضت آینده افغانستان تحویلهای میلیاردها دالر دیگر را به حاکمیت جهادی امپریالیستی کابل که سیاست سرکوبگرانه ضد دموکراتیک، ضد ملی و ضد آزادی را دنبال می کند - آنها هم به نام «بازسازی افغانستان دموکراتیک» - اهانت به خلق زحمتکش افغانستان تلقی کرده، از تمام نیروهای مترقی، دموکراتیک و میهنپرست کشور دعوت می نماید تا با انرژی و جدیت، استفاده های سوء از این تحویلهایی را افشاء نمایند و خواهان استقرار یک حاکمیت واقعاً مردمی، دموکراتیک و مترقی در کشور گردند...»

ارتجاع نوین که با حاکمیت کنونی سر میجنباند و دیگری ناسیونالیزم مبتنی بر «مصالحه ملی»، با پیگیری افشا و رد کرده ایم. کسانی که عظمت پیکار قهرمانانه اعضا و شهیدان حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهبران فقید آن را چون رفقا تره کی، کارمل، بدخشی، نجیب و دیگران در گرو معامله های تجارت سیاسی قرار میدهند، به سرعت از شاهرای شفافیت چپ دموکراتیک روبیده میشوند. تنها وفاداری به آرمانهای والای آغازین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دیگر سازمانهای انقلابی و دموکراتیک که سرچشمه امید خلقهای وطن ما بودند، ضامن رستخیز جنبش چپ است؛ میتوان بر بنیاد این آرمانها و با جستجوی راه های بکر در مطابقت با شرایط امروز، متکی بر اندیشه های جهانشمول تیوری علمی، یک حزب بزرگ و سراسری و متعلق به دنیای کار را ساخت. در پلینوم اخیر شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان که سه ماه قبل دایر گردید، ایجاد «اتحادیه سازمانهای چپ، دموکراتیک و میهنی» به حیث اولین گام در این راستا مطرح گردید. این اتحادیه راه را برای شکل حزب جدید مردم افغانستان باز خواهد کرد. از شما رفیقانه دعوت میکنیم تا نهادهای سیاسی چپ دموکراتیک را تقویت کنید و راه رسیدن به هدف اساسی را که تشکیل در یک سازمان واحد است، کوتاه سازید. مردم افغانستان هم نیازمند چنین سازمان اند و هم شایسته گی آن را دارند که توسط چنین سازمانی شفاف و سرفراز، در عرصه سیاست جاری کشور حضور پیداکنند. به نماینده گی از اعضای نهضت آینده افغانستان دستان هر یک شما را صمیمانه می فشارم و برای تان پیروزی و سربلندی آرزو میکنم.

که این حیف و میل قدرتمندان در کشور باعث ایجاد فقر شدید گردیده و ضمناً تعدادی از جوانان کشورما در بدل پول ناچیزی با گروه طالبان پیوسته اند. مثلاً در بدل حمله بالای یکی از پسته های کنترل پلیس در غرب کشور ۴ دالر کمایی می نمایند. در حالیکه عاید یک مشاور خارجی در سال ۲۵۰ هزار دالر، ماهوار (۲۰۸۰۰) دالر و روزانه ۶۹۸ دالر است! بنابر چنین مصارفیست که طبق ادعای امریکا، از سال (۲۰۰۲) تا ختم سال (۲۰۰۸) مدت ۶ سال، ۳۱ میلیارد دالر مصرف کرده است! این پولها، نی برای مردم فقیر کشور، بل که برای افراد (قدرتمندان دولت کرزی) و سازمانهای مربوط به خودشان به مصرف میرسد. طوریکه یادآور شدم، واضح است که طی مدت متذکره مقادیر هنگفتی تحت نام کمک به دولت و مردم افغانستان از جانب کشورهای غربی گزارش گردیده است، در واقعیت چپاول و اختلاص قدرتمندان خارجی و داخلی را نشان میدهد.

در حالیکه همه مقامهای خارجی و داخلی طی این مدت چندین سال خاموشی اختیار نموده بودند و تازه با تغییراتی که در رهبری امریکا آمد و سازمانهای مدافع حقوق بشر به نشر مطالب در رابطه به فساد اداری در دولت کابل پرداختند، آنها نیز بعد از ۹ سال، از دولت کرزی تقاضای مبارزه با فساد اداری را دارند، که اقتصاد مبتنی بر تولید تریاک، بیکاری، گرسنه گی فراگیر، وضعیت نا به سامان امنیتی و فقر در حدود ۸۰ درصد باشندگان کشور همه دست آورد های دولتهای حاکم پس از طالبان بود.

ادامه صفحه اول: سخنرانی رفیق نابیی ...

فاصله گرفتند و به بهانه اتخاذ «سیاست واقع بینانه» با برنامه های امپریالیزم و ناتو همراه شدند، در واقعیت امر به عنصر ترکیبی حاکمیت مبدل گردیدند و آگاهانه نظام غیردموکراتیک کنونی را یک نظام دموکراتیک طراز غربی جلوه گر ساختند.

رفقای عزیز،

نهضت آینده افغانستان در دوام ده سال مبارزه خود تلاش ورزید تا بقایای چپ دیروزی را از سرخورده گی، افسرده گی و بی باوری به مبارزه و آینده، بیرون کشد و از نگاه ایدیالوژیک، نوسازی آن را با شگردهای برخورد نقاد اندیشه یی مطرح نماید. نشر ۴۲ شماره از نشریه آینده، ارگان نشراتی نهضت آینده افغانستان، نشریه «برهان» ارگان تیوریک و آموزشی نهضت و سایت انترنتی نهضت آینده افغانستان، آیین رستخیز چپ دموکراتیک افغانی اند.

در عرصه بین المللی، تأمین روابط با احزاب پیشرو و مترقی جهان و اشتراک رسمی در کنگره های شماری از آنها، وجهت و اعتبار چپ راستین افغانی را افزایش بخشید. شرکت و سخنرانی رئیس نهضت آینده افغانستان در دومین کنگره حزب چپ اروپا که از هژده حزب کارگری و چپ اروپایی تشکیل یافته است، فرصت عالی بود که از طریق آن صدای دادخواهی خلق افغانستان بلند شد.

رفقای گرامی،

ده سال است که ما برای ایجاد سازمان سیاسی متعلق به طبقات زحمتکش مردم افغانستان مبارزه میکنیم. گرایشهای انحرافی در درون سازماندهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان را که عمدتاً در وجود دو جریان، یکی

ادامه صفحه اول: یادداشت مدیر مسؤول

بحران امنیتی سیاسی و اقتصادی در کشور روز تا روز عمیق تر میشود.

ترکیب ارتجاع حاکم، ناتو - امریکا ابتکار عمل را در عرصه های سیاسی و نظامی از دست میدهند و برای جبران آن به راه کارهای بی بنیاد بی دورنما از جمله مصالحه با طالبان و حزب اسلامی و شرکت دادن آنها در خوان یغمای حاکمیت متوسل میشوند.

بله حضور ارتجاع جهادی در حاکمیت سنگین تر میشود. دولتواره کابل و ناتو - امریکا برای برون رفت از بنبست موجود در کنار تشدید فشار نظامی بر طالبان برای دادن امتیازات هرچی بیشتر به آنان آماده گی میگیرند. دولت کابل و حامیان آن حاضر اند در مورد دستاوردهای حد اقل در عرصه های حقوق و آزادی زنان، فضای نسبتاً باز در زمینه آزادی بیان، انتخابات و غیره با طالبان معامله کنند و شرایط آنان را بپذیرند.

در چنین صورتی سرنوشت آزادیهای نیم بند دموکراتیکی که خیلی ها، حتا دوستان به آن دل خوش کرده بودند مورد سوال قرار میگیرد.

دوستان باید دریابند که شرکت در جبهه های ارتجاعي و قرار گرفتن در کنار آدمکشان و جنایتکاران جهادی و بریدن از آرمانهای ترقی خواهانه، دیگر جای آنها را در حاکمیت تضمین نمی کند.

به نظر ما خلای حضور نیروهای ترقیخواه و دموکرات در وضعیت سیاسی کشور را صرف میتوان از طریق ایجاد اپوزیسیون نیرومند دموکراتیک، مترقی و میهنی که محور و پایه بنیادی آن را یک حزب بزرگ سرتاسری دموکرات و ترقیخواه وابسته به خلق زحمتکش افغانستان و ممثل آرمانها و منافع آنان تشکیل بدهد، پر کرد. صرف چنین حزب بزرگی خواهد توانست با استفاده از ابزارهای دموکراتیک و مسالمت آمیز مردم را به سوی شرکت در روند دگرگونیهای دموکراتیک و مترقی رهبری نماید. فقط با چنین ابزاری میتوان بر بحران و تباهی - جنگ، کشتار و اشغال غلبه کرد.

نهضت آینده افغانستان یکبار دگر به دوستان و رفقا مراجعه میکند، آنان را فرا میخواند که فرصتهای پدید آمده برای اتحاد و وحدت را عمیقاً دریابند. شگردهای شناخته شده برای طفره رفتن از امر سترگ اتحاد و وحدت و تلاشهای بیهوده خود محورانه برای بلع دیگران، دیگر رنگ باخته اند، باید به امر وحدت صادق بود.

باید التزام به وحدت را فدای بازیهای رسوای بی حاصل نکرد.

تاریخ ما را بار دگر در برابر آزمونی سرنوشت ساز قرار داده است، ما باید از این آزمون به خاطر رنجهای بی کران خلقهای ستمدیده افغانستان سرفراز بدر آییم.

ادامه صفحه ۱۴: ستراتیژی ناتو ...

قرار داد وارسا به سیستم سرمایه داری پیوسته اند از جمله فقیرترین کشورهای جهان سرمایه اند که از نظر اقتصادی برای سیستم برانزده گی چندانی ندارند، ولی درجهت تحمیل قدرت نظامی و استخدام نیروی انسانی برای گروههای اول و دوم دارای اهمیت استثنایی اند. کشورهای در حال گذار که مهمترین آن چین، هند و برازیل است تا زمان بحران سیستمی سرمایه داری که اکنون در میانه راه آن قرار دارند کدام اهمیت خاصی نداشتند. ولی از زمان آغاز بحران تا حال این کشورها بنا برداشتن رشد سریع اقتصادی از تعداد زیادی از کشورهای سرمایه داری پیشی گرفته و به تسخیر تعدادی از بازار های جهانی مؤفق شده اند تا توجه جدی کشورهای طراز اول سرمایه داری را برای جلوگیری از تشدید بحران جلب نمایند. طوریکه از دسته بندیهای فوق ملاحظه میشود این دسته بندیها خود باعث بروز اختلافها است، زیرا این سیستم در کنه خود تفوق طلب بوده و هیچ گاهی درین عرضه حاضر به پذیرش شکست نیست که بدین ترتیب زمینه های پیشی گرفتن یکی بر دیگر در دستور روز قرار دارد.

دو مطلب را درینجا بگونه مثال مختصراً مرور میکنیم که یکی مسأله رهبری نیروها و دیگر اعزام قطعات افزون به افغانستان است. ازهمان روزهای آغازین تا امروز رهبری قطعات در مجموع به دست امریکاییها بوده و از آن جاییکه مولود سیاست شان طالبان، به دست سایر رقبای شان نیفتد، خود مناطق طالب نشین را با انگلیسهای مسلط در «آی اس آی» پاکستان در بین خویش تقسیم نمودند.

هدف درینجا روی آن نمی چرخد که ایالات متحده و انگلیس با نیروی طالبان امکانهای مقابله نظامی را ندارند، بل که هدف ازین طفره رفتنها و دفع الوقتها همانا تاکتیکهای طویل ساختن و ادامه جنگ در افغانستان است تا تدارک زمینه های جدیدی برای پیاده نمودن ستراتیژی را بگیرند و مناطق دارای ذخایر سرشار انرژی را مورد حمله و "تصاحب" قرار دهند. در هیچ یک از کشور های دنیا دیده نشده است که اندکی اضافه از یک سال قبل از خروج از کدام کشوری نیرو های نظامی را به دوچندان افزایش داده باشند. اگر به خروج قطعات اتحادشوروی از افغانستان توجه کنیم دیده میشود که آنان بعد از توافقات ژنیو و حتی در آستانه

امضای آن توافقات تعدادی از نیروهای شان را از افغانستان عودت دادند و جدول زمانی یکسال را در ده ماه تحقق بخشیدند.

آنچه اکنون در میان کشورهای ناتو مورد سوال است اینست که اگر آغاز خروج نیروها تعریف زمانی میشود، چه وقتی نقطه انجام آنست؟ که متأسفانه درینمورد هیچ گونه جدول زمانی وجود ندارد و این خود به کاذب بودن مسأله دلالت میکند. ممکن در ایالات متحده وعده یی از کشورهای تازه پیوسته به ناتو در زمینه سوالاتی وجود نداشته باشد، ولی حکومتهای کشورهای اروپای کهن و سایر کشورهای اروپای غربی توان آرایه جواب را به مردم شان ندارند و به این صورت سیستمی که الحال لرزان است، با تشدید هرچه بیشتر عدم اعتماد میان حکومت و مردم پایه های خویش را متزلزلتر میسازد و این امر به نفع حکومتها نبوده، خود در تشدید اختلافها مؤثر میافتد. اکنون ایالات متحده به صورت مشخص به متحدین خود ابراز کرد که چه کسی نقش تعیین کننده را دارد. البته آن کشوری که تعداد زیاد نیروی نظامی را در اختیار میگذارد و نقش کلیدی را در همه سطوح دولتواره افغانستان ایفا میکند.

کشوریکه در هنگام افزایش نیروها به حیث یگانه کشور سه برابر نیروهای ۴۱ کشور از جمله متحدین را در اختیار میگذارد، بدون شک بایستی امور مربوط را رهبری کند. ایالات متحده میخواهد جنگ افغانستان را در انتها به خاطر ستراتیژی اش امریکایی سازد و به غارت ثروتهای انرژی افغانستان و منطقه بپردازد.

دریک کلمه میتوان گفت که: ایالات متحده مسایل مربوط به هژمونی را به هیچ کشوری واگذار نمیشود و اگر به قیمت جان هزاران سرباز امریکایی هم باشد به تطبیق ستراتیژی خویش گام برمیدارد ولی این که به آن مؤفق میشود یانه، سیر زمان آن را به اثبات خواهد رسانید. بناءً اختلافهای درونی در رابطه با جنگ درافغانستان از ماهیت و خصلت سیستم سرمایه داری و خود کامگیها و یکه تازیهای هر یک از کشورهای داخل جنگ افغانستان سرچشمه میگیرد.

عصمت نایبخیل

هشتم مارچ

اولین نهال جنبشهای آزادی زنان خجسته باد

اما آیا زن باید صرف در یک سال همین یک روز (هشتم مارچ) مورد احترام قرار بگیرد؟ متباقی روزهای سال را الی سال بعدی هرگونه ظلم و ستمی را که ممکن باشد بر آنها باید تحمیل کرد؟ طوریکه میبینیم در بعضی از کشورها به صورت واقعی از روز زن تجلیل به عمل می آید و در متباقی روزهای سال هم جایگاه و نقش خود را در اجتماع و فامیل دارند. ادامه در صفحه: ۱۵

یادآوری از هشتم مارچ یا روز بین المللی زنان، ما را به خاطرات قرن ۱۹ برمبگرداند. زمانیکه کار زنان از مردان در عقب ماشینها جدا شد و زنان بنابر عدم توانمندی فیزیکی از کار در فابریکه ها اخراج و صرف به کار خانه ادامه دادند. تعداد محدودی از زنان هم که با ساعت کار مساوی با مردان کار میکردند حقوق کمتر نسبت به مردان به دست می آوردند که بدینصورت بخش بزرگی از حقوق آنها توسط کارفرمایان به غارت برده میشد.

در اثر فشاری که در اجتماع بالای زنان وارد میشد، بالاخر در سال ۱۸۵۷ زنان کارگر در فابریکه لباس دوزی شهر نیویارک به جاده ها ریختند و خواهان افزایش حقوق و کاهش ساعتهای کار گردیدند، که با برخورد غیر انسانی ارگانهای امنیتی آن زمان مواجه گردیدند. در سالهای بعد در کشورهای مختلف جهان، مبارزه زنان به شکل تظاهرات و اعتصابات کاری علیه فشار، تبعیض، استثمار و همچنان برای داشتن حقوق برابر در اجتماع ادامه پیدا کرد، که میتوان از نمونه های ذیل یادآور شد:

سال ۱۹۱۴ و ۸ مارچ ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ مبارزه زنان علیه جنگ در اروپا، در سال ۱۹۱۷ مبارزه زنان کارگر در پتروگراد روسیه در مقابل دولت تزار روس، در سال ۱۹۱۰ تدویر دومین کنفرانس سراسری زنان جهان و تصویب هشتم مارچ به حیث روز جهانی زن، در سال ۱۹۳۰ مبارزات زنان آلمان در برلین علیه جنگ جهانی، تظاهرات مارچ ۱۹۶۹ در دانشگاه برکلی امریکا علیه جنگ ویتنام و... یادآور شد.

با تدویر کنفرانسها و سیمینارهای از جانب زنان نامور مانند: کلارا زتکین و یا زنان سوسیالیست اتریشی و آلمانی طی سالهای مختلف، بالاخر در اروپا دومین کنفرانس سوسیالیستی زنان که در آن به تعداد یک صد زن مبارز از هفده کشور جهان شرکت داشتند، دایر گردید. بنابر پیشنهاد خانم کلارا زتکین در روز ۲۷ اگست سال ۱۹۱۰ میلادی در کوپنهاگن پایتخت کشور دنمارک روز هشتم مارچ به عنوان روز زن و روز همبسته گی به خاطر دفاع از حقوق زنان و مبارزه در مقابل تبعیضهای گوناگون علیه زنان برگزیده شد.

اما در سال ۱۹۷۵ در حدود ۶۰ سال بعد از آن روز، سازمان ملل با وارد کردن فشار از جانب زنان مبارز، روز هشتم مارچ را به حیث «روز جهانی زن» به رسمیت شناختند. طوریکه دیده میشود، زمان زیادی به کار است تا همه زنان از حقوق خود برخوردار گردند. زنان در ساحه های مختلف حیات (محیط کار، اجتماع، خانه و...) دائماً در اکثریت کشورهای جهان بر علاوه کشورهای عقبمانده حتا در کشورهای پیشرفته اروپایی نیز مورد اذیت و خشونت قرار گرفته و تفاوتی را میتوان بین حقوق زن و مرد مشاهده کرد. گرچی اضافه از یکصد سال از آغاز مبارزه زنان در مقابل تبعیضهای جنسی و سایر تفاوتها سپری میگردد، اما بازهم تفاوتی را در برخی از عرصه های زنده گی بین زنان و مردان میتوان مشاهده کرد.

آینده

ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

مدیر مسؤول: داود کاویان

سکرتر مسؤول: عصمت نایبخیل

مسؤول شعبه توزیع: قادر یامان

وجه اشتراک سالانه و یا شش شماره: مبلغ ۲۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220 151

BIC (Bank Identifier Code): CMCIFR2A

آدرس تماس با مدیر مسؤول:

ayenda-editor@ayenda.org

آدرس سایت انترنیتی نهضت آینده افغانستان:

www.ayenda.org

تحت نظر هیئت تحریر:

ضیاء صدیقی سپهر، هادی ابوی، نور محمد عطازی و قدیر محبوب

برای ارسال مواد و نشر آن در نشریه آینده لطفاً به آدرس سکرتر مسؤول نشریه

تماس بگیرید: asmat_n@hotmail.com

برای ارسال مواد و نشر آن در سایت نهضت آینده لطفاً به آدرس مسؤول سایت

تماس بگیرید: ayenda_org@yahoo.com